

..... من بامدادم سرانجام

مجموعهٔ مقالات
دربارهٔ احمد شاملو

به خواستاری
سعید پورعظیمی

فرهنگ نشر نو
با همکاری نشر آسیم

تهران | تابستان ۱۳۹۹



شگفتن در این باغچه میسر است و قفنوس تنها در این اجاق جوجه می آورد.
وطن من اینجاست.
به جهان نگاه می کنم، اما فقط از روی این تخت پوست.

آدینه، اول مرداد ۱۳۶۶، صفحه ۲۵

آشتی



«— اقیانوس است آن:
ژرفا و بی‌کرانگی،
پرواز و گردابه و خیزاب
بی‌آنکه بداند.

کوه است این:
شکوه پادرجایی،
فراز و فرود و گردن‌کشی
بی‌اینکه بداند.

مرا اما
انسان آفریده‌ای:
ذره‌بی‌شکوهی
گدای پشم و پشکِ جانوران،
تا تو را به خواری تسبیح گوید
از وحشتِ قهرت بر خود بلرزد
بیگانه از خود چنگ در تو زند
تا تو
کُل باشی.

مرا انسان آفریده‌ای:
شرمسارِ هر لغزشِ ناگزیرِ تنش
سرگردانِ عرصاتِ دوزخ و سرنگونِ چاهسارهای عَفِن:
یا خشنودِ گردن نهادن به غلامی تو
سرگردانِ باغی بی‌صفا با گل‌های کاغذین.

فانی‌ام آفریده‌ای
پس هرگزت دوستی نخواهد بود که پیمان به آخر برد.
بر خود مبال که اشرف آفرینگانِ توأم من:
با من
خدایی را
شکوهی مقدر نیست.»

□

«—نقشِ غلطِ مخوان
هان!
اقیانوس نیستی تو
جلوهٔ سیالِ ظلماتِ درون.
کوه نیستی
خشکینهٔ بی‌انعطافیِ محض.
انسانی تو
سرمستِ خُمبِ فرزادگی‌ای
که هنوز از آن قطره‌ای بیش درنکشیده
از مُعماهای سیاه سر برآورده.
هستی
معنای خود را با تو محک می‌زند.
از دوزخ و بهشت و فرش و عرش برمی‌گذری
و دایرهٔ حضورت
جهان را
در آغوش می‌گیرد.

نامِ توأم من
به یاوه معنایم مکن!»

فهرست

یادداشتی بر چاپ تازه

۱۷

سعید پورعظیمی | پیش درآمد | شاعر لحظه‌های مهیب جدال

۲۳

شعرهایی است

آدونیس (علی احمد سعید اسیر) | ۳۷ | کلماتی برگرفته باد

رضا براهنی | ۳۹ | زبان ایدئولوژیک

تقی پورنامداریان | ۴۹ | یادداشتی کوتاه بر شعرهایی بلند

کلارا خانس | ۵۳ | پرستاری از آتش مقدس

ابوالفضل خطیبی | ۵۷ | زیستن در شعر: در آستانه «در آستانه»

اسماعیل خویی | ۶۷ | نگرش ساختاری و واژگانی در شعر احمد جان شاملو

سعید رضوانی | ۱۰۳ | شاعری با دردهای بزرگ

عنایت سمیعی | ۱۰۹ | بازگشت به فتودالسم زبانی

امید طبیب‌زاده | ۱۲۷ | شرح و نقد وزن در منظومه «پریا»

عبدالحسین فرزاد | ۱۵۳ | رسیده‌ام کن ای آفتاب! درو کن مرا ای شب!

لین کافین | ۱۷۱ | درد مشترک من و شاملو

احمد کریمی حکاک	۱۷۵	احمد شاملو: شعر و شخصیت او
عبدالله کوثری	۱۸۷	شرح شیدایی
مجید کوچکی	۱۹۷	یک مایه در دو مقام
حسین معصومی همدانی	۲۰۵	گورنوشته‌ای برای همه
مجید نفیسی	۲۱۹	احمد شاملو: شاعر ملی ما

کارنامهٔ بامداد

سیمین بهبهانی	۲۲۷	آنکه رقصان از «آستانه» گذشت
مسعود خیام	۲۳۱	احمد شاملو، نمای نزدیک
ایران دزودی	۲۸۳	بامداد در آینه
فریبرز رئیس‌دانا	۲۹۱	یادهایی پنهان‌مانده
ناصر زراعتی	۳۰۱	کلامی چند دربارهٔ احمد شاملو
محمدعلی سپانلو	۳۱۱	غولی در سرزمین آدم‌ها
مجتبی عبدالله‌نژاد	۳۱۵	نشانه‌شناسی سیمای شاملو
حسن فتاد	۳۱۹	مرگی که زندگی است
محمد قائد	۳۳۱	پاداش کمی نیست
مرتضی کاخی	۳۳۷	شاملو و اخوان: مشعل‌داران گذرگاه چهل ساله
کاظم کردوانی	۳۴۷	شاملو در سه تجربه
اسفندیار منفردزاده	۳۵۷	انسان زیست، ملول از دیو و دد
اسماعیل نوری‌علاء	۳۶۳	شاعری که ما را رها نمی‌کند
یدالله مفتون امینی	۳۶۹	شاملوی من‌یافته
نعمت میرزازاده (م.آزم)	۳۷۷	جان و جهان و زندگی‌اش وقف شعر بود
احسان یارشاطر	۳۹۹	شاعر قریحه و ابتکار

خاطرهٔ نزدیک قرن‌ها

منصور اوجی	۴۰۳	کیمیاکار زمانهٔ ما
حسین باقرزاده	۴۱۳	شاملو در ایرانشهر
مسعود بهنود	۴۴۱	شب بی‌روزنِ هرگز
ضیاءالدین جاوید	۴۴۷	یگانه بود و هیچ کم نداشت

عباس جوانمرد	۴۵۳	جاننی سراسر دریغ
ابراهیم حقیقی	۴۵۷	دردانهٔ قرن ما
دراگوتین دومانچیچ	۴۶۱	یادآورد دیدارهایی با شاعر
مجید روشنگر	۴۷۱	زیرآبی غیش زد
علیرضا زرین	۴۷۵	یاد چراغان او
نورالدین زرین کلک	۴۸۵	شاملو از دور و نزدیک
پوری سلطانی	۴۹۱	شاعر سال‌های اشک و شک
عباس سماکار	۴۹۵	از زندان تا کتاب جمعه
احمد سمیعی گیلانی	۵۰۱	دو چهره از شاملو
ناصر شاهین‌پر	۵۰۵	حکایت یک رفاقت
ایرج کابلی	۵۲۷	کنار جهان مهربان
احمد کامیابی مسک	۵۳۵	کاشف فروتن شوکران
محمود کیانوش	۵۴۱	خاطره‌ای از یک دوست شاعر
جمشید لطفی	۵۷۱	زخمی زمانه و آزردهٔ گزند خویش
فتح‌الله مجتبابی	۵۷۵	چند دیدار با شاملو
مرتضی نگاهی	۵۸۷	از سراب تا سان‌فرانسیسکو
محسن یلفانی	۵۹۹	سرشته از تعهد جوشان

زبان و جهان شفاهی

محمود امیدسالار	۶۰۹	در پیچ و خم‌های کتاب کوچه
علی بلوکباشی	۶۳۵	از «کتاب کوچه» تا کتاب کوچه
محمد جعفری قنوتی	۶۴۵	روایت شاملو از افسانه‌های ایرانی
علی اشرف درویشیان	۶۵۱	کتاب کوچه و زبانش

بلاغت محاورات

محمد بهارلو	۶۵۵	از ترجمه تا ابداع
احمد پوری	۶۶۳	بلندقامت ترجمهٔ شعر
سروش حبیبی	۶۷۳	آگونده‌ای که به هم‌زبان بودن با او افتخار می‌کنم
مسعود خیام	۶۸۱	نیم‌نگاهی به ترجمه‌های شاملو

هنگامه شهریاری	۶۹۵	آن سوی دن آرام
مهدی غبرایی	۷۰۵	رد پای مترجم در متن

.....*	بادیه در کف	*
حسن میرعابدینی	۷۱۳	احمد شاملو و روایت‌های داستانی

.....*	نگرانی‌های شاعر	*
سیاوش جمادی	۷۲۹	گامی در گسترش بن‌مایه‌های یک سخنرانی شاملو
جلیل دوستخواه	۷۶۵	شاعر بی‌همتایی که به ارج خویش آسیب رساند!

.....*	نظر در تومی‌کنم ای بامداد	*
	۷۶۷	
.....*	نمایه	*
	۸۱۷	

سعدی گفت:

وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي وَلَا أَرْكِيهَا
که هرچه نقل کنند از بشر در امکان است

نسل اندر نسل این سخن را خواندیم و شنیدیم و نیا موختیم. عواقب هولناک پیراستن دامان بزرگان و نامداران از هر خبط و خطا سایه سیاهش را بر تاریخ اجتماعی و سیاسی و فرهنگی ما گسترانده و «سختگیری و تعصب» حاصل از این «خامی» بارها حقایق را به قربانگاه کشانده؛ از جانب دیگر، ارزیابی غرض ورزانه میراث فکری صاحبان شمشیر یا قلم با زدودن ساحت خاکستری انسان در دوگانه «فرشته» یا «اهریمن» فیصله یافته است. اوراق تاریخ معاصر ایران در حیطه های مختلف مشحون از نوشته هایی است که با فروگذارن داوری های خردمندانه تصاویری ابلیس وار یا خدای گونه از برخی کسان ساخته اند: نه احمد قوام و سید حسن تقی زاده و رضا شاه شرمطلق بودند، نه صادق هدایت و محمد مصدق و احمد شاملو قدیسانی برگستره خاک.

پس از انتشار این کتاب برخی خوانندگان و اصحاب نظر، صاحب این قلم را به خاطر نوشتن بعضی سطرها و پاراگراف های پیش درآمد و نیز اتخاذ رویکرد انتقادی در یادنامه و چاپ شماری از مطالب به ویژه مقالات اسماعیل خویی و مسعود خیام و بخش هایی از مقاله

ناصرشاهین بر تحسین و سرزنش کردند؛ اما کفهٔ عتاب‌ها سنگین‌تر بود. در پیش‌درآمدِ چاپ نخست نوشته بودم: «بی‌گمان گروهی از دوستدارانِ از پاپ کاتولیک‌تر شاملو مرا به خاطر این رویکرد و چاپ مطالبی که می‌تواند گزک به دست مخالفان او بدهد شمتات خواهند کرد. مسئله‌ای نیست؛ چرا که تاریخ و آیندگان فکر و شخصیت و آثار او را بی‌رحمانه‌تر نقد خواهند کرد.»

شاملو یکی از نمادین‌ترین روشنفکران ایرانی و ملک‌الشعراي مملکت در دهه‌های چهل تا هفتاد بود، نفوذ کلام و اقتدار مطبوعاتی داشت، پیروان و سودازدگانی بی‌شمار حولش می‌گردیدند، نوع‌رسانی دست‌نوشته‌ای از او را کابین خود می‌کردند، درخشندگی نبوغش در میان هم‌عصرانش کم‌نظیر بود و همین خلاقیت ذهن و کیمیاکاری‌های زبانی‌اش و میراثی که برای زبان فارسی بر جای گذاشت او را در جایگاهی بلند در تاریخ شعر فارسی نشانده، نه موضع‌گیری‌های سیاسی و سخنرانی‌ها و نه چیزهای دیگر. عیار فردوسی و انوری و خاقانی و نظامی و سعدی و مولانا و عبید و حافظ و صائب و ایرج‌میرزا و عارف قزوینی و نیما و اخوان و فروغ و سپهری و باقی هم‌قطاران سخن‌پردازشان با شعرهایشان سنجیده می‌شود نه شیوهٔ زیست و خُلقیاتشان؛ وگرنه به نظر می‌رسد دست‌کم سعدی شاهدپرست موقعیت ناگواری می‌یافت. فرخی یزدی، شاعر لب‌دوخته، جان بر سرآزادی گذاشت، میرزادهٔ عشقی شهیدِ راه قلم شد؛ اما بهارِ محافظه‌کارِ زیرک بود و «چهارخطابه» سرود و از مرگ و داغ و درفش جُست و شأنش با ستودن رضا شاه نشکست و از پایگاه فرهنگی‌اش در تاریخ ادب فارسی کاسته نشد؛ و در مقابل، خون فرخی و عشقی بر درجات ادبی‌شان نیفزود. آرتور رمبو، از بنیانگذاران شعر مدرن جهان، در حبشه به تجارت برده و قاچاق اسلحه سرگرم بود. داوری اخلاقیِ ادوار متنوع زندگی و درآمیختن دو حیطهٔ سلوک شخصی و ارزش هنریِ آثار شاعران و نویسندگان و نتیجه‌گیری‌های دلخواه دور از منطق است.

شاملو شعرهایی یگانه در ستایش مبارزان و چریک‌های انقلابی سرود. دردمندی و صداقت عاطفی شاعرِ ناآرام از هجا به هجای این شعرها می‌چکد؛ و اکنون نوآمدگانی با دریافتن در دام‌های نامرئی خُفیه‌نگارانِ آرمان‌گش برآنند که این شعرهای شورانگیز جوانان میهن را مقابل گلوله برد و شاعرشان فقط به نظاره ایستاد؛ و این چنین، جریان شعر متعهد ایران را تا قوارهٔ بوقچیانِ هوچی بی‌خرد و دشمن مصالح ملی تنزل دادند. با این شیوهٔ تحلیل، باید جنازهٔ شاعران آزادی‌خواه جهان را از گور بیرون کشید و به نفت و آتش سپرد و سربِ داغ در کام زندگان‌شان چکاند. شاملو پارتیزان یا رهبر و مؤسس سازمان‌های سیاسی و نظامی بود؟ بایست در خانه‌ای امن کشته می‌شد تا تعهدش را اثبات می‌کرد؟ محمود درویش، شاعر مقاومت

فلسطین، سلاح به کمر بست؟ یا در ویرانه‌های سرزمین زیتون با دامنی از سنگ برابریان را نشانه گرفت؟ در گیر و دار جنگ جهانی دوم، سربازان فرانسوی شعرهای پُل الوار را در سنگرهای نبرد با آلمان نازی فریاد می‌زدند؛ چنان‌که سروده‌های شاملو اوراد روزان و شبان مبارزان در حبس و شکنجه‌گاه بود که حشمت موهون خود را طلبیدند و رویاروی فرمان آتش ایستادند. او خود در ایام خوف و خطر که بسیاری از وحشت درپیچیده شدن با ریسمان و زخم‌های کارد زهره ترکانده بودند یک گام عقب نرفت. اما آیا خون کشتگان به گردن شاعران و آزادی خواهان است؟

شاملو شیفته زندگی بود. می‌خواست بماند و ببیند و بنویسد و بسراید. اگر هوشیاری نمی‌کرد سال ۱۳۵۲ در تهران به علت خطای یکی از طبیبان غیر عیسوی هُش تا همیشه فلج می‌شد و کسانی همین را می‌خواستند: یا در عذاب جسم بسوزد یا بمیرد تا قهرمان شود. نه وحشت از مرگ، که واهمه زمین‌گیر شدن داشت؛ کابوسی که او را به بیمارستان لاری‌بوازیه پاریس برد بیست و چهار سال بعد تعبیر شد، یک پای او را گرفت و همین تحمل‌ناپذیری زندگی با یک پا جاننش را جوید تا آنان که مرگش را به دعا طلب می‌کردند حاجت روا شوند. اصرار او بر انجام جراحی در غرب، نتیجه بی‌اعتمادی‌اش به تشخیص و مداوای پزشکان وطنی و ترس انسانی از زندگی گیاهی به علت قطع نخاع بود.

نمی‌توان مدعی انصاف علمی شد، سپس با درهم بافتن پاره‌هایی از آرا و آثار و رفتار و زندگی خصوصی هنرمند حیثیت فردی و هنری او را لگدمال کرد و زبان به طعنه و تحقیر شاعری گشود که تعدادی از زیباترین شعرهای قرن را سرود، خوانندگان را به دیدار اقلیم‌های شگفت و نامکشوف شعر برد، خلقی با کلماتش فارسی آموختند و گردن به عاشقی و غرور برافراشتند. او نه آن تمثال باب نیایش و تزلزل‌ناپذیری است که گروهی از هوادارانش در معابد ذهنی‌شان برآورده‌اند و نه آن چهره سیاه فریفت‌کار که معاندانش تصویر می‌کنند. و باید گفت برخلاف خواست و مقصود مخالفان، افزونی جنجال‌ها بر سر شخصیت‌های ادبی سهمشان را در تاریخ ادبیات انبوه‌تر می‌کند. شاملو انسان بود با همه قوت‌ها و ضعف‌های انسانی، در کشمکش و سوسه‌ها سوی خوشان و ناخوشان. اشتباهات فراوان کرد: با خطاهایی جسمش را فرسود، با خطاهایی به اعتبار ادبی‌اش صدمه زد و با خطاهایی به روزهایی از عمرش. همین کتاب پُر است از انتقادهای پوشیده و عربان به زندگی، شخصیت، اندیشه و کار فکری و هنری شاملو که پیش از این، مجال طرح نیافته یا مسکوت مانده بود.

به گمانم شعر شاملو، نثرش و برخی ترجمه‌ها و آفریده‌های قلمی‌اش ماندگار خواهد بود و تا زمانه‌ای که آرمان‌خواهی و آزادی‌طلبی و حرمت نهادن به کرامت انسانی زنده باشد باد به پرچم شعر او خواهد وزید.



پیش از چاپ نخست، عزیزی از نویسندگان این کتاب از جهان گذشتند: سیمین بهبهانی و محمدعلی سپانلو و پوری سلطانی و ضیاءالدین جاوید. تلخی یادِ دوستان به صیغهٔ ماضی پایان نگرفت و پس از انتشار کتاب، چهار نام دیگر در فهرست رفتگان جای گرفت: علی‌اشرف درویشیان که عیار رنج و مرّوت بود. دوستِ یگانه‌ام مجتبیٰ عبدالله‌نژاد که آخرین ترجمه‌اش پیش از آنکه انتشار یابد سرنوشتش شد: مواجهه با مرگ.^۱ «از تبِ وهنِ دق کرد» و یارانش سوگوار نجابتی شدند که او با خود به خاکِ تیره برد. استادِ استادان، احسان یارشاطر، مردی که جانِش را روغنِ مشعلِ زبانِ فارسی و هویتِ ایرانی کرد و نامِ بلندش در مجامع جهانی به ایران‌شناسی شکوه و اعتبار بخشید. و فریبرز رئیس‌دانا، صدای پُر ابهتِ تعهدی که جان در نفسِ مردمانش داشت.

در این چاپ مقالاتی از دکتر حسین معصومی همدانی و دکتر مجید کوچکی به کتاب افزوده شده است. شاکر مهر هر دو عزیزم.

از آقای محمدرضا جعفری، مدیر جوانمرد نشر نو، سپاسگزارم که در انتشار هرچه نیکوتر این کتاب و نیز کتاب بام بلند هم چراغی از هیچ مساعدتی دریغ نکرد؛ همچنین از دوست گرامی‌ام آقای آزاد عندلیبی، دبیر نشر نو، که در همهٔ مراحل نشر هر دو کتاب پا در رکاب بود. و بر من است که صمیمانه قدردان یاری‌های دو بزرگوار باشم: نخست دوست هنرمندم آقای امیرمحمد قاسمی‌زاده که در هجوم گرفتاری‌های رنگارنگ به وعده وفا کرد و برای روی جلد، نقشی از شاملو کشید؛ و دیگر آقای عبدالله سالم، مدیر مؤسسهٔ الف. بامداد، که علاوه بر یادآوری برخی خطاهای چاپی، نکته‌های اصلاحی سودمندی را پیشنهاد کردند. نیز از دو رفیقِ دیرینِ مشفقم آقایان شهریار صادقی و مصطفی قهرمانی که متن نهایی را با صبوری و دقت خواندند و نکته‌ها در کار کردند.

❀ سعید پورعظیمی، بهارِ تلخ ۱۳۹۹ ❀

۱. مواجهه با مرگ، براین مگی، ترجمهٔ مجتبیٰ عبدالله‌نژاد، تهران، نشر نو، ۱۳۹۷.

شاعر لحظه‌های مهیب جدال

سعید پورعظیمی

هیچ‌کس فکر نمی‌کرد پسری تُخس و ماجراجو که سال ۱۳۲۰ در مجله راهنمای زندگی حسینقلی مستعان، جدول کلمات متقاطع^۱ و بازی «درویش کجاست»^۲ طراحی می‌کرد، یا در ستون «شوخی و خنده»^۳ جک‌های بی‌نمک تحویل خلاق می‌داد در فاصله کمتر از بیست سال با مجموعه هوای تازه شعر فارسی را زیر و رو کند و در باغ آینه به جایگاهی تکیه کند که انبوهی با ضرب و زور تقلاً می‌کردند دستشان به یکی از پایه‌های آن برسد. در کشوری با توّرم شعر و قریب ده‌هزار شاعر با دیوان‌های هفتاد من کاغذ، از پرت افتاده‌ترین بیابان‌ها گذشت، در کوه غیرممکن‌ها تونلی زد و نامش را در کنار غول‌های شعر فارسی حک کرد و به جایگاهی ممتاز در تاریخ ادبیات ایران دست یافت.

در سال‌های فقر سیاه که مشغول خانه‌تکانی شعر فارسی بود، نان شب نداشت و چنان لنگِ یک وجب جای خواب مانده بود که وقتی اسماعیل پوروالی به او گفت می‌تواند شب‌ها در دفتر هفته‌نامه پامشاد بخوابد، پیشنهاد عضویت در هیئت تحریریه را روی هوا قاپید. روزها باز مُرگَب بود و گارسه و بوی سرب. موقعیت ناگواری داشت؛ ناگزیر، همه‌فن حریف شد و آتش در خودش زد. بعدها با اشاره به آن سال‌ها و دغدغه‌های دیگرش گفت: «شعر تخفیف مرگ‌های من است.»

۱. راهنمای زندگی، ۸ خرداد ۱۳۲۰، شماره ۱۵، ص ۱۴.

۲. همان، ۲۵ آذر ۱۳۲۰، شماره ۲۸، ص ۱۴.

۳. همان، ۲۲ خرداد ۱۳۲۰، شماره ۱۶، ص ۱۳.

شعر و ادبیات مدرن ایران نیازمند شخصیتی کاریزماتیک بود تا مقابل جریان قدرتمند سنت‌گرا و دانشگاهی بایستد، بجنگد و فاتح میدان شود؛ احمد شاملو چنین نقشی ایفا کرد. شاعری تمام‌وقت که پس از «صادر کردن» قطعنامه در ستایش انسان، با شوقی که در جانش تنوره می‌کشید سراسر زندگی‌اش را وقف سرودن و مبارزهٔ سیاسی و اجتماعی کرد و رنگ زمانه را بر چهرهٔ ادبیات ایران پاشید.

از بین انواع مالکیت‌ها دوستدار مالکیت مطبوعاتی بود و در روزگاری که سنگرداران کالبد‌های پولادین شعر در محافلشان نیما را دیوانه و شعرش را هذیان‌های احمقانهٔ بی‌وزن و معنا می‌خواندند، جان و جوانی‌اش را برای پیرمرد گذاشت و صفحات ادبی نشریاتش را به شعرهای او اختصاص داد. هیچ‌کس نمی‌تواند صلابت و خستگی‌ناپذیری شاملو در به کرسی نشاندن حقانیت نیما را انکار کند. در سال‌های بعد، با گشودن دروازه‌های کتاب هفته و خوشه به روی ادبیات غرب و فرصت دادن به جوان‌ترها نشان داد که سردبیری توانا و ادیتوری سخاوتمند است و البته خوش‌سلیقه. بیهوده نبود که وقتی مرتضی‌میزبانی را «پدر گرافیک ایران» خواندند، پاسخ داد: «اگر من پدر این بچه باشم، شاملو پدر بزرگش است.»

به پشتوانهٔ اقتدار ادبی و بدون هراس از سرزنش مدعیان، با تأکید بر آنچه «منطق شعری» می‌خواند، معماری ویژه‌ای از زبان شعر عرضه کرد و با نوع بدیعی از بیان، آفاق شعر فارسی را در ساحاتی مبتکرانه گسترش داد و به خلق فضاهایی بی‌سابقه نائل شد که به لحاظ ساختار و ویژگی‌های فرمی اگرچه ریشه در شعر اروپایی داشت؛ زبانش زنگِ رتوریک متون منشور قرون چهارم و پنجم هجری را به یاد می‌آورد، با لحنی حماسی و فاخر که گویی خطاب‌گونه از فراز مسندی بلند در گوش مردمانی مشتاق خوانده می‌شود. تا پیش از شاملو کمتر کسی به ظرایف و ظرفیت‌های شاعرانهٔ نثر کلاسیک فارسی تا این اندازه توجه کرده بود. او کوشید نشان دهد که به‌رغم باور هزار سالهٔ مرسوم، گاه جوهر شعری نهفته در نثر کهن، غنی‌تر از متون نظم فارسی است و تنها ظواهر صوری عروض و بلاغت کلاسیک، بر متن‌هایی منظوم و فاقد «منطق شعری» روکش شعر کشیده است؛ از یک چشم‌انداز، نقد سعدی و فردوسی از این روی بود؛ هرچند او حتی حافظ را هم به «روایت» خود پذیرفت.

دستاوردهای زبانی، ترفندهای شاعرانه، اسلوب ترکیب کلام و موسیقی حاصل از هم‌نشینی سحرانهٔ کلماتِ سخته و رشک‌انگیزش علاوه بر نبوغ ذاتی، حاصل سال‌ها ممارست در آموختن خَم و چَم زبانی بود که عاشقانه دوستش می‌داشت و «ناموس» خود تلقی می‌کرد. مناقشه بر سر این موضوع که شاملو فرانسه یا انگلیسی می‌دانست یا نه، و زبان‌دان بود یا نبود چندان اهمیتی ندارد. اینکه حتی ترجمهٔ کسی دیگر را «بازنویسی» کرد یا نکرد هم مسئلهٔ اصلی نیست؛ آنچه اهمیت دارد نتیجهٔ درخشان کار اوست. پنجاه سال برای زبان مردم کوچه جان کند، پایش

کلماتی برگزیدهٔ باد^۱

آدونیس (علی احمد سعید اسپر)

با شعر احمد شاملو، به عنوان یکی از شاعران بزرگ نوگرای شعر فارسی در قرن بیستم، از رهگذر ترجمه‌هایی که به صورت پراکنده دیده‌ام تا حدودی آشنا هستم؛ بنابراین، اظهار نظر دربارهٔ شاعری که همهٔ آنچه را گفته و سروده نخوانده‌ام برای من دشوار و حتی ناممکن است و قضاوتی این‌چنینی همواره در معرض خطا.

سال ۱۹۷۶ کنفرانسی با عنوان «ادبیات خاورمیانه» در دانشگاه پرینستون با حضور شاعران و نویسندگانی از کشورهای مختلف برگزار شد. شاملو از ایران در این کنفرانس حاضر بود. او در نوبت شعرخوانی‌اش، دکلمه‌ای فوق‌العاده از یکی از شعرهایش^۲ اجرا کرد که از پس این همه سال، هنوز نغمهٔ آن در ذهن و ضمیر من جاری است، شعری که موسیقی حروف و کلماتش خواننده را از درک معنایی نیاز می‌کرد. پس از آن بود که مجالی دست داد تا به واسطهٔ مترجم با یکدیگر هم‌سخن شویم و از آرای هم دربارهٔ شعر و مسائل فرهنگی مطلع شویم. دوستم، عبدالوهاب البیاتی (شاعر غربت کلمات) آن روز هنوز ساکن این جهان بود و دربارهٔ وظیفهٔ روشنفکران سخن گفت.

شعر مقوله‌ای تعریف‌گریز است؛ اگر به هرگونه تعریف تن دهد، بدون تردید، پاره‌ای از هویت آن سلب شده است. شاملو در آن دیدار، شعر را شمشیری از نیام برکشیده خواند که

۱. دوست نازنین و گران‌قدرم خسرو شاکری به خواش من گفت وگویی با آدونیس دربارهٔ شاملو انجام داد و پس از ترجمه برای چاپ در این کتاب مرحمت کرد. شکر پُراشکم نثارش باد! [س. پورعظیمی]

۲. منظور آدونیس شعر «پریا» است.

زبان ایدئولوژیک^۱

رضا براهنی

«با احمد شاملو»

دو سایه دست به شانه کنار تاریکی من و تویم که در صحنه مانده ایم و سالن خالی است
و بچه های گریه که از پشت صحنه سرک می کشند تا ببینند پرده کی برای همیشه می افتد
دو کور آوازخوان به روی نیمکتی سبز که قبلاً درخت بود نزدیک می شوند
و سازهای زهی خفته اند از اول شب
همین

من و تو دست به شانه کنار تاریکی و پرده کی برای همیشه می افتد.

[پنجم آذر ۱۳۷۲، تهران]

مکانیسمی در ادبیات، خصوصاً شعر، هست که هرچند گاهی از آن تحت عنوان autoplasy (اتوپلاستی) نام برده اند، در ادبیات مفهوم خاصی دارد و آن عبارت است از اینکه خواننده چه مشارکتی در درک شعر می کند. بالأخره این خواننده است که قرار است راهنمایی شود که شعر را پیش خود تبدیل به پدیده ای کند، خواه در جهت درک کامل آن و خواه در جهت لذت بردن از آن و یا ترکیبی از این دو به هر نسبتی. براساس اطلاعاتی که کلمات

۱. به رغم کوشش فراوان، متأسفانه رضا براهنی خود نتوانست مطلبی درباره شاملو بنویسد. گفت وگو با او نیز راه به جایی نبرد؛ ناچار مطلب حاضر به لطف و یاری پسرانش (اکتای و ارسلان) از چند یادداشت منتشر نشده براهنی که واپسین داوری اش درباره شعر شاملوست فراهم آمد. [س. پورعظیمی]

پرستاری از آتش مقدس^۱

کلارا خانس

یاد احمد شاملو به هر بهانه‌ای که باشد، همیشه فرصتی است برای تعمق در همه جوانب شعر. این روزها که آشوب و بی‌نظمی در همه جهان بالا گرفته است، شعر او بیش از همیشه آن پرتو نور است که ما را در ظلمات راه می‌برد. به یادمان می‌آورد که کلام شاعرانه نقشی در جامعه دارد که باید به بار بنشیند؛ به خصوص آنگاه که کلام حقیقی در آزمندی فریبنده و تهی خفه شده است. گاندی گفت: «شعر مقاومت منفی بی‌پایانی است.» با این سخن، او شعر را یک بار و برای همیشه در متن زندگی اجتماعی جای داد و برخلاف افلاطون (در کتاب جمهوری) درها را به روی شاعر باز کرد و با خوش‌رویی به شاعر امکان‌های شرکت در زمینه سیاسی را نشان داد. این عبارت گاندی اتفاقی نیست؛ بر پایه شهودی است که جوهره حقیقی شعراست. شهودی که فراتر از منطق، به درستی راه می‌یابد.

اگر شعر می‌تواند به اسلحه‌ای برای نبرد بدل شود نخست به خاطر حقیقت آن است؛ حقیقتی که حقایق دیگر را در بر می‌گیرد، کسی که آن را به غایت می‌رساند یا از آن خود می‌کند را وادار می‌کند تا خود به قلعه‌ای برای دفاع از حقیقت بدل گردد که رشوه‌پذیر نیست؛ از این رو گاندی افزود که: «شعر فرم پایان‌ناپذیری است از امتناع؛ چرا که در جامعه و جهان، همگان خواسته‌اند که اشیاء و دروغ را به‌زور بر ما تحمیل کنند...» شعر در برابر جبر تاریخ

۱. وامدار لطف احمد طاهری هستم که این یادداشت و اجازه چاپش در این کتاب را از کلارا خانس گرفت. ترجمه متن از فرهاد آزرمی و محسن عمادی است. [س. پورعظیمی]

زیستن در شعر: در آستانه «در آستانه»

ابوالفضل خطیبی

برآنم که طی حدود هفت قرن پس از حافظ، احمد شاملو بزرگ‌ترین شاعر ایران است. از همان ایام نوجوانی که شعرهای شاملو را می‌خواندم بسیار لذت می‌بردم؛ بی‌آنکه در بسیاری موارد معنی آن‌ها را دریابم. جالب‌تر اینکه با شور و حرارت تمام برای دیگران هم می‌خواندم و بخت با من یار بود که یکی نپرسید معنی آن‌ها چیست. حتی یکی از قطعات زیبا و پرآوازه شاملو را — که یکی از زیباترین قطعات در شعر معاصر فارسی نیز هست — تا سال‌ها روزان و شبان زمزمه می‌کردم، باز هم بی‌آنکه معنی آن را بدانم، شعر «و حسرتی» از دفتر مرثیه‌های خاک:

نه

تردیدی بر جای پَنمانده است

مگر قاطعیتِ وجودِ تو

کز سرانجام خویش

به تردیدم می‌افکند،

که تو آن جُرعه آبی

که غلامان

به کبوتران می‌نوشانند

از آن پیش‌تر

که خنجر

به گلوگاهشان نهند.^۱

۱. احمد شاملو، مجموعه آثار، دفتر یکم: شعرها، مرثیه‌های خاک، تهران، زمانه و نگاه، ۱۳۸۰، ص ۶۶۶.

نگرش ساختاری و واژگانی در شعر احمد جان شاملو

اسماعیل خویی

چفت و بست زبان فارسی شُل شده است. به راستی بسیار کم بوده‌اند نمونه‌هایی از شعر و نثر پس از مشروطیت که خواندندشان مرا جز به همین نتیجه رسانده باشد که چفت و بست زبان فارسی امروزی شُل شده است: هم در ساختمان و هم در واژگان. بی‌درنگ باید بیفزایم که زبان فارسی امروزی، هم در گستره بسیار گسترده جغرافیایی و هم در سطح‌های بسیار گوناگون اجتماعی کاربرد خویش، گویش‌ها و گونه‌های فراوانی دارد. در نوشته کنونی، من اما به گونه‌ای از این زبان خواهم پرداخت که کاربرد فرهیخته – ادبی آن را پدید می‌آورد. اینک باری، پس از نزدیک به بیست و دو سال، دست‌کم بخشی از نوشته‌ای که گفته بودم در آن به «زبان و بیان» شعر امروزی ایران خواهم پرداخت:^۱

۱. گمان نمی‌کردم، پیش از نوشتنش، که این مقاله این‌همه طولانی از کار درآید. با این همه، نه همه شعرهای شاملو جان از آغاز تا پایان را در بر می‌گیرد و نه همه گفتنی‌های مرا در سنجش زبان و بیان شعری او؛ برای نمونه از واژه‌های ترکیبی زمختی همچون «لاینقطع» و «رب‌النوع» و «ماحصل» و «نصف‌النهار» و «خط‌الرأس» سخنی نگفته‌ام، که من یکی کاربردشان را به‌ویژه در شعر شاعر پُرخوانده و پُرپیروی چون او، بسی زیان‌آور می‌یابم؛ نه از این رو که این واژه‌ها تازی‌اند؛ بل به این دلیل که کاربردشان در زبان فارسی بافتارهایی از زبان عربی را، خواه‌ناخواه، با خود به درون ساختار زبان فارسی می‌آورد و از آنجا که این دو زبان هم‌خانواده نیستند ساختار زبان فارسی در این میان آسیب می‌بیند.

از واژه‌سازی‌های شاملو جان، که سوبه واژگانی آفرینندگی زبانی او را به نمایش می‌گذارند، نیز سخنی به میان نیاورده‌ام؛ واژه‌هایی مانند «مرمرتراش» و «ظلمت‌آشوب»، هریک در جای خود، به راستی خوش می‌نشینند؛ «شکوهپاره» را، اما، نه چون یک واژه ترکیبی؛ بلکه چون صفتی برای «پاسخ» در عبارت «تو آن شکوهپاره پاسخی» هیچ خوش نمی‌دارم. «چرا»یش را به آسانی و به روشنی نمی‌توانم بیان کنم. پاسخ شکوهپاره؟! «عطرآلوده» را، اما، خوب می‌دانم که چرا نمی‌پسندم. «آلوده» بار عاطفی منفی دارد؛ زیرا اشاره‌گر است به «ناپاکی» و «آلودگی» و بدی و زیان‌آوری و زشتی. می‌شود گفت: «گل‌آلود» یا «زهرآلود» یا «گردآلوده» یا «میکروب‌آلوده»؛ اما نمی‌شود، یعنی نباید، گفت: «عطرآلوده» مگر اینکه بخواهیم بگوییم «عطر» چیز بد یا ناخوشایند یا زیان‌آوری است. روشن است که در این فرگرد از شعر «مرثیه»:

شاعری با دردهای بزرگ

سعید رضوانی

چپ‌گرایی به حیث بینش و منش اجتماعی سابقه‌ای به دیرینگی انسان دارد. از ابتدای پیدایش تمدن‌ها و فرهنگ‌های بشری، یعنی هزاران سال پیش از آنکه نام نخستین بانیان و نظریه‌پردازان مکتب سیاسی چپ بر صفحه تاریخ ثبت شود، بوده‌اند کسانی که نمی‌توانسته‌اند نسبت به فقر و نیاز هم‌نوعان خود بی‌تفاوت باشند؛ نابرابری میان ابناء بشر را بدیهی و طبیعی نمی‌دیده‌اند؛ موهبت‌هایی را که از آن برخوردار بوده‌اند، اعم از ذاتی و اکتسابی، حق مسلم خود نمی‌دانسته‌اند و محرومیت دیگران از همان موهبت‌ها را نتیجه بی‌لیاقتی آنان نمی‌پنداشته‌اند. می‌توان تصور کرد که حتی در ماقبل تاریخ انسان نیز عرصه زندگی جمعی از «چپ‌گرایان» تهی و با راه و روش «چپ» بیگانه نبوده است. یحتمل در آن دوران هم بوده‌اند آدمیانی که نسبت به ضعف احساس مسئولیت می‌کرده‌اند، سرنوشت نابسامان سایرین موجب رنجشان می‌شده است و در حد امکان برای بهتر کردن شرایط هم‌نوعانشان می‌کوشیده‌اند. این تصور که عدالت‌خواهی و برابری طلبی، تلاش برای کاستن از رنج محرومان و احقاق حقوق پایمال شده آنان و اصولاً مسئولیت‌پذیری اجتماعی با پیدایش چپ سیاسی پا در عرصه وجود گذاشت، کوتاه‌بینی محض است.

جریان سیاسی شکل گرفته در قرن نوزدهم و مبتنی بر دکترین مساوات در حوزه اقتصاد سیاسی هرگز نمی‌تواند داعیه‌دار ابداع مفاهیم و رویکردهایی چون همبستگی اجتماعی و عدالت‌خواهی باشد. چپ سیاسی که تاکنون به اشکال گوناگون و گاه بسیار متفاوت

بازگشت به فئودالیسم زبانی

عنایت سمیعی

دگرگونی در نظم و نثر زبان فارسی که هم‌زمان متأثر از انقلاب مشروطه و روزنامه‌نگاری بود، شعر و ادبیات سیاسی را به دنیا آورد. پدر شعر و ادبیات سیاسی، انقلاب بود و مادرش روزنامه. آن درون‌مایه ادبی نیز که در شعر و ادبیات سیاسی^۱، دستِ برتر را داشت طنز بود. فکر نمی‌کنم طنزگویی در ایران هرگز به محاق رفته باشد؛ هجو و هجا که جای خود را دارد. شاهان و حکام در ایران همواره اوضاع و احوالی مضحک‌تر از آن داشتند که زبان مردم را به طیبیت و تسخر نگردانند؛ اما چون ثبت و ضبط آثار طنزآمیز برای کاتبان خطر جانی به دنبال داشت و شمار آنان نیز اندک بود و بیم شناسایی می‌رفت، آثار طنزآمیز سینه به سینه می‌گشت و با تغییر زمانه، زمینه‌اش از دست می‌رفت و به فراموشی سپرده می‌شد. اما در وضعیتی که پایه‌های قدرت شاه یا حاکم سست می‌شد، یا به هر دلیلی فرصتی برای ثبت و ضبط آثار فراهم می‌آمد آیندگان نیز از شادی طنز بی‌بهره نمی‌ماندند. ذبیح‌الله صفا می‌نویسد:

«اسدالله بن عبدالله، حاکم خراسان، در سال ۱۰۸ برای جنگ با امیر ختلان و خاقان ترک به آن سامان رفت و شکست خورده به بلخ بازگشت. بلخیان او را هجو کردند و کودکان بلخ آن هجو را می‌خواندند:

۱. ترکیباتی چون شعر سیاسی، ادبیات سیاسی، شعر انقلابی، شعر عامه‌پسند و... فاقد تعریف بوطیقایی و صرفاً ناظر بر درون‌مایه‌های مربوطه است.

شرح و نقد وزن در منظومه «پریا»

امید طبیب‌زاده

«پریا»ی احمد شاملو از زمان انتشارش بلافاصله ورد زبان‌ها شد و خیلی زود مبدل به یکی از آثار برجسته شعری در ادبیات فارسی شد. به گمان نگارنده مهم‌ترین علت محبوبیت و موفقیت این شعر را باید در تمهیدات وزنی خاصی جست‌وجو کرد که شاملو با هشیاری و دقت بسیار در سرایش آن به کار برده است. اهمیت وزن را در این شعر در دو بخش باید جست‌وجو کرد:

۱. استفاده هوشمندانه شاعر از انواع گوناگون یک نظام وزنی در شعری واحد، یعنی عملی که تا پیش از او در ادبیات فارسی سابقه‌ای نداشته است.

۲. استفاده هدفمند شاعر از انواع گوناگون این وزن برای القای مفاهیم و فضاهای گوناگون مورد نظرش.

در بخش نخست این مقاله پس از ارائه تعریفی از اوزان زمانمند (مانند وزن شعر عامیانه فارسی) و اوزان نوایی (مانند وزن شعر عروضی فارسی)، به اختصار درباره اوزان زمانمند در اشعار برخی از چهره‌های شعر معاصر ایران سخن می‌گوییم و سپس نشان می‌دهیم که شاملو چگونه استادانه و خلاقانه در شعر «پریا» برای نخستین بار از انواع بسیار گوناگون این وزن استفاده کرده؛ و همچنین در بخش دوم مقاله نشان می‌دهیم که چگونه شاملو با به کارگیری انواع متفاوت وزن زمانمند در این شعر، تصاویر و فضاهای گوناگون را نیز القاء کرده است.

رسیده‌ام کن ای آفتاب! درو کن مرا ای شب!

عبدالحسین فرزاد

شعر خصوصی‌ترین تجربه شاعر است، تجربه انسان کارساز که می‌سازد و درهم می‌شکند. او جهان را آن‌گونه که در رؤیاهایش می‌بیند می‌سازد؛ بنابراین صادقانه‌ترین جهان، جهان شاعر است. شاعران برای دگرگون کردن جهان آمده‌اند، آنان توجیه‌گر آنچه هست نیستند. آنان هزاران بار جهان را می‌سازند و دوباره درهم می‌شکنند و باز می‌سازند. ادراک تاریخ اگرچه مهم‌ترین کشف انسان است؛ شاعران را آن توان هست که زمان بی‌مکان و مکان بی‌زمان را نیز ادراک کنند. آنان به سهولت می‌توانند تاریخ را به دو نیمه کنند. اگر بپذیریم که تاریخ از ازدواج زمان و مکان آفریده شده است، شاعران این وصلت را به دو پاره می‌کنند و میان زمان و مکان، جدایی ایجاد می‌کنند تا مکانی دیگرگونه و زمانی دیگرگونه بسازند؛ بنابراین، در شعر زمانِ عقبه‌ای درهم می‌شکند و زمان بی‌زمانی و مکان بی‌مکانی جان می‌گیرد؛ پس شاعر آفریننده زمان و مکان و جهان است.

✽ آفرینش جهان

برای من دشوار است که در این لحظه بتوانم جز احمد شاملو و آدونیس (علی احمد سعید) شاعر عرب، شاعری را «شاعر جهان» بنامم. من این دو شاعر را در ردیف شاعران جهان قرار می‌دهم، شاعرانی مانند فدريكو گارسيا لورکا، اوکتاویو پاز، یوهان کریستیان فردریش هولدرلین، عبدالوهاب البیاتی، تی.اس. الیوت... و از شاعران گذشته می‌توانم مولانا، حافظ،

درد مشترک من و شاملو^۱

لین کافین

دارم شعری از احمد شاملو را گوش می‌کنم، به زبان فارسی، شعری به نام «درد مشترک» یا «درد عالمگیر»^۲. احساس کردم دارد برایم اتفاقی می‌افتد. اولین چیزی که به نظرم آمد، لحن بود، لحن عهد عتیق. بعد صدای رسا، مصوّت‌های زنگ‌دار، صامت‌های نافذ و بُرنده. قبل از اینکه حتی چیزی از شعر بفهمم، حرکات موج‌وار شاملو را جلو چشمم می‌دیدم. دوستم شروع کرد به ترجمه شعر. انگار صدف کوچولویی را دم گوشم گرفته‌ام، دارم به غرش اقیانوس گوش می‌کنم. شاملو در این شعر آدمی بود که به همه چیز توجه داشت. ریز و درشت و کوچک و بزرگ برایش فرقی نمی‌کرد. همه را یک چیز می‌دید. از درد حرف می‌زد: درد عالمگیر. درد خودش لغت کوچکی است، ولی عالم نه، عظمت دارد. اولین چیزی که از شعر شاملو دستگیرم شد، تلفیق قدیم و جدید در اولین سطر شعر بود. اسم شعر را نگذاشته «رنج مشترک» یا «رنج عالمگیر»؛ چون «رنج» تعبیر قدمایی است. اگر هر دو قسمت قدمایی بود، مشکلی نبود. راحت بودیم؛ ولی با این تعبیری که به کار برده، حالا خودمان تبدیل شده‌ایم به بخشی از موج درد در اقیانوس عالم. در واقع اینجا دو گونه کاربردی داریم که هر دو مهم است، قاطی شده، جدانشدنی است.

شعر این‌طور آغاز می‌شود:

۱. ترجمه مجتبیٰ عبدالله‌نژاد. محسن عمادی به خواست من این مطلب را از خانم کافین گرفت. [س. پورعظیمی]
۲. منظور کافین شعر «عشق عمومی» است. بنگرید به: احمد شاملو، مجموعه آثار، دفتر یکم: شعرها، هوای تازه، تهران، زمانه و نگاه، ۱۳۸۰، صص ۲۱۳ - ۲۱۵.

احمد شاملو: شعر و شخصیت او

احمد کریمی حکاک

درباره شعر و شخصیت شاملو سخن فراوان می‌توان گفت. شخصیتش به گونه‌ای بود که دوستی‌ها و دشمنی‌های بسیاری را برمی‌انگیخت، متنازع بود و بحث و مجادله می‌آفرید. برای کسانی عزیز بود و در بسیاری نوعی مقاومت ایجاد می‌کرد؛ بنابراین، به دشواری می‌شود به صورتی واقع‌بینانه با او و کارش روبه‌رو شد. این قدر اما درباره شاملو می‌توان گفت که او شاید بیش از شاعران دیگر تجسم و تجسد تجدد در شعر فارسی است.

نکته دیگری که در موضوع کلی فعالیت‌های گوناگون او می‌توان گفت این است که شاملو پهنه‌ها و عرصه‌های مختلفی را آزمود: مترجم، فرهنگ‌نویس، محقق و روزنامه‌نگار بود، دو نشریه کتاب هفته و کتاب جمعه را منتشر کرد که تأثیرات عمده‌ای بر خوانندگان خود نهادند. ترجمه‌هایش — و او گاه در کار ترجمه خطرها و خطاهای عمده‌ای هم کرده است — آفاق جدیدی را در این حیطه از فعالیت ادبی درنوردیدند. او در عین حال که به هیچ زبانی اشراف کامل نداشت و زبان فرانسه را نیز با کمک فرهنگ لغت آموخته بود پُرسان‌پُرسان آثاری را ترجمه کرد که بیشترشان خوانندگان فراوان داشتند؛ اما این هم حقیقتی است که ترجمه‌های او، مثلاً در ویراست‌های عدیده کتاب همچون کوچه‌ای بی‌انتها سخت خلاق و نوآورانه است. در کار پژوهشگری روشمند نبود، روش‌های مدرسی پژوهش را نیاموخته بود؛ ولی افتان و خیزان و بدون اسلوب و روش مشخص، پژوهش‌هایی کرده است که آن‌ها را تنها می‌توان ماده خام پژوهش‌های بعدی شمرد. منتقدی بود که در موارد بسیاری

یک مایه در دو مقام

مجید کوچکی

شاملو در دفتر ترانه‌های کوچک غربت شعری دارد با نام «هجرائی» که ۱۳ تیر ۱۳۵۷ در لندن سروده شده است:

تلخ

چون قرابه زهری

خورشید از خراشِ خونینِ گلو می‌گذرد.

□

سپیدار

دلّقی دیلاقی ست

بی مایه

با شلوارِ ابلق و شولای سبزش،

که سپیدی خسته‌خانه را

مضمونی دریده کوک می‌کند.

□

مرمرِ خشکِ آبدانِ بی‌ثمر

آیینۀ عریانی شیرین نمی‌شود،

و تیشۀ کوه‌کن

بی‌امان ترک اکنون

گورنوشته‌ای برای همه

حسین معصومی همدانی

جریانی را که تقریباً از اوایل این قرن در شعر فارسی آغاز شد به نام «شعر نو» می‌شناسیم. این نام‌گذاری به سبب تفاوتی است که میان این نوع شعر و شعر قدیم فارسی به لحاظ محتوا و صورت وجود دارد. تفاوت به اندازه‌ای است که به مدت چند دهه بسیاری حتی از اینکه شعر نو را به شعر بودن بپذیرند سر باز می‌زدند و شاعران نوسرا باید به شیوه‌های مختلف می‌کوشیدند تا حقانیت راهی را که در پیش گرفته بودند نشان دهند. علت دشواری پذیرش شعر نو نیز این بود که این‌گونه شعر به گونه‌ای سخن می‌گفت که برای آشنایان با شعر قدیم به کلی بدیع و حتی بدعت‌آمیز بود؛ گویی از جهانی دیگر حرف می‌زد. در واقع، شعر نو فارسی یکی از مهم‌ترین دستاوردهای فرهنگی ایران در قرن اخیر است که هم تمامی تحولات فکری و اجتماعی و سیاسی این قرن را همراهی کرده و هم زبانی برای بیان این تحولات بوده است؛ اما در این میان چیزی هم بر سر خود شعر نو آمده است که ما غالباً از آن غافلیم: شعر نو به صورت یکی از داده‌های مسلّم زندگی، به صورت امری عادی و بدیهی درآمده است؛ آن قدر بدیهی که دیگر تقسیم شعر به «شعر قدیم» و «شعر نو» غیرطبیعی به نظر می‌رسد. امروز حتی کسانی که شعر موزون و مقفّی و در قالب‌های عروضی می‌گویند، اگر سنشان از حدی کمتر و سواد شعری‌شان از حدی بیشتر باشد، دیگر نمی‌گویند که شعر قدیم می‌سرایند؛ بلکه می‌گویند که «شعر» (شعر مطلق) می‌گویند، منتهی در قالب‌های قدیم. شعر نو دیگر نه در عالم عمل، یعنی در میان شاعران، معارض جدی دارد و نه در عالم نظر، یعنی در میان شعرشناسان و منتقدان، مخالف سرسخت.

احمد شاملو: شاعر ملی ما

مجید نفیسی

تا پیش از نطفه بستن فکر آزادی و پیدایش دولت‌های ملی در سده‌های اخیر، شاهان تنها «ملک الشعرا» داشتند و نامی از «شاعر ملی» در میان نبود؛ حتی اطلاق نام «شاعر ملی» به هومر، فردوسی و شکسپیر در یونان، ایران و انگلستان پدیده‌ای مدرن است و تنها وقتی ضرورت یافته که فکر هویت ملی و تشکیل دولت ملی مدرن، مردم این سرزمین‌ها را به جست‌وجوی شاعر ملی در تاریخ گذشته کشانده است. برای نمونه، در دوران فتحعلی‌شاه تنها وقتی ملک‌الشعرا دربار (فتحعلی‌خان صبا) به سرودن شاهنامه‌ای به سبک شاهنامه‌فردوسی روی می‌آورد که می‌خواهد برای ستایش از عباس‌میرزا و مقاومت ملی او در برابر اشغالگران روسیه تزاری «حماسه ملی» بیافریند. فقط از این زمان است که شاهنامه‌فردوسی، آرام‌آرام به عنوان «حماسه ملی» ایرانیان شناخته می‌شود؛ حال آنکه هشتصد سال پیش از آن کسی در ایران یا انبران، شاهنامه را «حماسه ملی» و فردوسی را «شاعر ملی» نمی‌خواند.

برخلاف لقب ملک‌الشعرا که چون صله‌ای از جانب دربار به شاعر داده می‌شود، این بر عهده خود شاعر است که به یمن نبوغ ادبی و حساسیت اجتماعی خود، لقب شاعر ملی را از سوی ملت بگیرد. در ایران زمینه اطلاق این لقب ملی، تنها در آستانه انقلاب مشروطیت به وجود آمد. هنگامی که عارف قزوینی با تأثیر از مشاهدات خود در استامبول به نوشتن تصنیف‌های میهنی و غزل‌های سیاسی پرداخت و به شور ایرانیان برای ایجاد دولتی ملی و مردم‌سالاریانی شاعرانه بخشید.

آن که رقصان از «آستانه» گذشت

سیمین بهبهانی

احمد شاملو مرگ را به گذشتن از «آستانه اجبار» تعبیر کرد. من نیز این روزها خودم را به آن «آستانه» نزدیک می‌بینم؛ اما این به معنای ناامیدی نیست؛ عشق همچنان در من می‌جوشد و جان مرا تازه می‌کند. من به آینده امیدوارترم؛ شاید باز به قول شاملو: «زیباترین سرودمان را در وانفسای ظلمت خواندیم.»

شاملو همیشه برای من شاعری بزرگ و انسانی نجیب بوده و هست؛ حتی با آن همه شیطنتی که به شکل‌های مختلف از او سر می‌زد باز هم یک پارچه نجابت و صداقت بود، که کم‌کیمیایی نیست. حتی تگه‌پرانی‌ها و شوخی‌های عریان او که در جمع دوستان، کسانی را (و از جمله چندبار خود مرا) هدف می‌گرفت، ذره‌ای به نجابت ذاتی‌اش خدشه وارد نمی‌کرد. در طول زندگی و پس از گذشت این همه سال، تصویر و تصورم از او دگرگون نشد؛ بلکه حرمتش روز به روز در دلم افزون‌تر می‌شود. شاملو از آن آدم‌هایی بود که مصداق دقیق این مثلند: «شنیدن کی بود مانند دیدن؟» چیزهایی تا دیده نشوند درک نمی‌شوند؛ از این خاطر است که معتقدم بخشی از او با مرگش واقعاً دفن شد؛ چیزهایی هست که با دقیق‌ترین توصیفات و جزئیات هم نمی‌شود بیانشان کرد و هرچه بگویی، باز مدیون وجه دیگرش مانده‌ای.

بیش از ده سال است که احمد عزیز از میان ما رفته؛ اما هنوز که هنوز است غیابش از هر حضوری قاطع‌تر است و شعر و اندیشه‌اش مثل سیلابی توفنده و خروشان، قلب جوانان میهن را فتح می‌کند و یاد روحیه عصیانگر و شکست‌ناپذیرش به ما امید و نیرو می‌بخشد.

احمد شاملو، نمای نزدیک

مسعود خیام

احمد عزیزم!

من با قلمی که خودت به من دادی به نوشتن این سطرهای دشوار نشسته‌ام. به راستی که حق داری: «به من بیش از سهمم داده‌اند و خودم را از این جهت حقاً بدهکار می‌بینم...» آری درباره‌ی تو خیلی چیزها هست که باید بدون رودربایستی و کم‌فروشی به مردم بگوییم. هر قدر از دماوند تعریف کنیم یک سانتیمتر به ارتفاعش اضافه نمی‌شود یا اگر بد بگویند از ارتفاعش کم نخواهد شد. هر کس هر چه بگوید نه به مقام شاملو افزوده می‌شود نه از منزلتش کم می‌گردد. از جان مایه گذاشت و تاج را از میان شیران ربود. به گفته‌ی نصرت رحمانی:

هر شاعری دیهیم از کفِ شیران ربوده است!^۱

به سان «گل‌هایی که در جهنم می‌رویند»^۲ در دوزخ رضاشاهی روید، در برزخ آریایی زیست و در بهشت اسلامی پژمرد. شاملو شاعر بزرگی است که به بالاترین قله‌های ادبیات فارسی دست پیدا کرد. ملقب به «شاعر ملی» شد. رگ و استخوان و گردن و پایش را، جاناش را در راه شعر داد و به گفته‌ی یکی از عاشقان فراوانش «شهید شعر» شد و بر عهد شرافتمندانه‌ی خویش تا آخرین نفس استوار ایستاد:

۱. نصرت رحمانی، آوازی در فرجام، تهران، علم، ۱۳۷۴، ص ۶۰۷.

۲. عنوان کتابی از محمد مسعود.

بامداد در آینه

ایران دژودی

باید اعتراف کنم که آنچه در وهلهٔ اول برایم مهم است شعر شاملوست نه خود او. شاید این نگاه غیرمنصفانه به نظر بیاید؛ چرا که او در جایگاه دوست برای کسانی که او را از نزدیک می‌شناخته‌اند به اندازهٔ اشعارش فروتن و دوست‌داشتنی بود.

دوستی من با شاملو سابقه‌ای پنجاه ساله داشت. در دههٔ سی در صفحهٔ «هنر و اندیشه» در روزنامهٔ کیهان همکار بودیم. او عهده‌دار ستون شعر این صفحه بود و من برای نخستین بار در ایران، نقد نقاشی این صفحه را می‌نوشتیم. یادم هست آن سال‌ها شعر «پریا»ی او منتشر شده بود و او از محبوبیت کم‌نظیری برخوردار بود؛ به طوری که عکس او در پیاده‌روهای خیابان نادری به فروش می‌رفت. همان عکسی که در حال سیگار کشیدن است، با آن موهای پُرپشت سیاه. شعر «پریا» خیلی زیبا و تأثیرگذار بود:

گیسشون قدِ کمون رنگِ شبق

از کمون بُلَن تَرَک

از شبقِ مشکِی تَرَک.

رویه‌روشون تو افق شهر غلامای اسیر

پُشتشون سرد و سیا قلعهٔ افسانهٔ پیر. [...]

پریا هیچی نگفتن، زار و زار گریه می‌کردن پریا

مِثِ ابرای باهار گریه می‌کردن پریا...^۱

۱. احمد شاملو، مجموعه آثار، دفتر یکم: شعرها، هوای تازه، تهران، زمانه و نگاه، ۱۳۸۰، ص ۱۹۵.

کلامی چند دربارهٔ احمد شاملو

ناصر زراعتی

صحنه‌ای در گورستان امامزاده طاهر کرج هرگز از یادم نخواهد رفت:
چند جوان (دختر و پسر) گرد آمده‌اند دور گور شاعر. نشسته‌اند روی زمین، یا ایستاده‌اند همان‌جا. هریک کتابی از شاملو در دست دارد و آن را ورق می‌زند. دختری انگشت سبابه بر سنگ گور نهاده، به همان وضع و حالت قرائت فاتحه برای آمرزش روح درگذشته... و زیر لب، به زمزمه، شعری از شاعر را می‌خواند:

هرگز از مرگ نه‌راسیده‌ام

اگرچه دستانش از ابتدال شکسته‌تر بود...^۱

اواخر زمستان ۱۳۸۵ است. از آن پس، من دیگر به ایران سفر نکرده‌ام تا سری هم بزنم به آن گورستان که دوستان نویسنده و شاعر و هنرمندم آنجا زیر خاکِ سرد آرمیده‌اند. در این نزدیک یک دهه، خبر ندارم چندبار آن سنگ (که نام شاعر بر آن حک شده) شکسته شده و چندین هزار زن و مرد جوان و میان‌سال و مسن دور آن گور گرد آمده‌اند و شعرهای زیبای شاعر را خوانده‌اند. جنازهٔ سرایندهٔ شاهنامه را حتی اجازه ندادند در گورستان به خاک بسپارند. باید قرن‌ها می‌گذشت تا بر سرِ گورِ فردوسی در توس سقفی برپا شود. مهم البته نه تقدس قائل شدن برای استخوان‌هایی است بازمانده از جسم بی‌جان شاعر و نه

۱. احمد شاملو، مجموعه آثار، دفتر یکم: شعرها، آیدا در آینه، تهران، زمانه و نگاه، ۱۳۸۰، ص ۴۶۰.

غولی در سرزمین آدم‌ها

محمدعلی سپانلو

هیچ‌کس نمی‌تواند تأثیر شگفت شاملو بر رشد و بالیدن ادبیات معاصر ایران را انکار کند. انتشار مجموعه‌ی هوای تازه اتفاقی بسیار بزرگ در ادبیات نوین ایران بود؛ اما شاملو پس از باغ‌آینه مطرح شد. شعرهای او امضای خود را داشت و بدون درج نام می‌شد فهمید شعر کیست. باغ‌آینه که منتشر شد در مصاحبه‌ای با مجله‌ی روشنفکر گفتم: «شاملو بزرگ‌ترین شاعر چندصد سال اخیر ایران است.» این حرف خواب خیلی‌ها را آشفته می‌کرد. عده‌ای معتقد بودند این شیوه راه به جایی نمی‌برد و ظرف یکی دو سال آب‌ها از آسیاب می‌افتد. دوستانِ محافظه‌کارتر سرزنش می‌کردند که این چه قضاوتی است که کرده‌ای! کمتر از یک دهه بعد چند تن از مشهورترین همین شاعران، طرفدارانِ دو آتشه شعر شاملو شدند. آن زمان ابوالحسن نجفی، هوشنگ گلشیری، منوچهر آتشی، اسماعیل نوری‌علاء، م. آزاد، فریدون ایل‌بیگی، پرویز شاپور و چند نفر دیگر هم با من هم‌نظر بودند. نادر نادریور (که دلیل خصومتش با شاملو برای ما مشخص نشد) در یکی از میهمانی‌ها حرف را پیش کشید و گفت: «سپان! سرِ رفاقت با شاملو این حرف را زده‌ای یا واقعاً چنین عقیده‌ای داری؟!» گفتم: «واقعیت قابل انکار نیست.» فروغ هم حاضر بود؛ اما در بحث شرکت نکرد. هرکس با ادبیات صد سال اخیر ایران آشنا باشد و بخواهد حقیقت را بنویسد، به جایگاه رفیع شاملو اعتراف خواهد کرد.

شاملو سمج بود. وقتی به کاری پيله می‌کرد تا ته خط پیش می‌رفت. عجیب بود که تا

نشانه‌شناسی سیمای شاملو

مجتبیٰ عبدالله نژاد

اولین بار که عکس شاملو را دیدم پانزده سالم بود. در اولین سال‌های دههٔ مخوف شصت که شلختگی و کراحت منظر، سکهٔ رایج بود، سیمای او با قیافه‌های درب و داغانی که آن روزها مد شده بود خیلی فرق داشت، صورت درشت، موهای پُریشت، ابروهای کشیده. چند دقیقه‌ای به عکس او خیره شدم. هنوز چیزی از او نخوانده بودم. فقط اسمش را شنیده بودم و می‌دانستم که شاعر است؛ ولی چیزی در سیمای او برایم تازگی داشت. رازی داشت که مسحورم کرده بود. چه رازی؟ چند سالی طول کشید تا بفهمم.

شاملو وقتی رفت، هنوز عکس دیجیتالی مد نبود. گوشی دوربین‌دار در دسترس نبود؛ ولی شاملو اهل عکس بود. قیافهٔ فتوژنیک داشت و الان بیش از هر شاعر بزرگ فارسی‌زبان دیگری از او عکس داریم. تحلیل نشانه‌شناختی سیمای شاملو در این عکس‌ها دریچه‌ای است برای درک معنای غایی شعر و زندگی شاملو. وسیله‌ای است برای شناخت روح زمانه‌ای که شاملو در آن زندگی می‌کرد.

آرایش موها، رنگ و مدل لباس‌ها، طرز نگاه‌ها، ژست قرار گرفتنش در مقابل دوربین و... همهٔ این‌ها معنادار است؛ ولی موضوع فقط عکس‌ها نیست. خود شاملو هم سیمای باشکوهی داشت، آراسته، فاخر، مغرور. غرور در ظاهر چیز بدی است؛ ولی شاملو به غرور معنای دیگری بخشید. اولین شاعری بود که بار معنایی غرور را عوض کرد. غرور در شعر او، از قطعنامه تا در آستانه، بخشی از معنای زندگی بشر است. ماهیت بشر با همین غرور تعریف می‌شود.

مرگی که زندگی است

حسن فتاد

به تموم بازمانده‌های من بگین
تو عزام قرمز تنشون کنن؛
چون هیچ معنایی وجود نداره
تو قضیه مردن من.
[لنگستون هیوز]

در سال‌های اوایل دههٔ سی، تازه از دبیرستان بیرون آمده بودم و در دانشسرای عالی که کمی بعد از دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران جدا و مستقل شد، درس می‌خواندم. در آن سال‌ها مثل بسیاری از جوان‌های هم‌سن و سال خود شعرهایی به سبک و سیاق فریدون تولّلی می‌سرودم که بعضی از آن‌ها در مجله‌های آن زمان چاپ شده بود و خودم را به پا شاعر می‌دانستم. دفتر مجلهٔ بامشاد که شاملو سردبیر آن بود در نزدیکی دانشکدهٔ ادبیات بود و من اغلب روزها از جلو آن رد می‌شدم. یک روز تصمیم گرفتم قبل از رفتن به دانشکده، به دفتر مجله بروم و چندتایی از شعرهای خودم و ترجمه‌هایی را که از چند شاعر امریکایی کرده بودم به شاملو نشان دهم و از این راه با او آشنا شوم. وقتی وارد دفتر مجله شدم، شاملو را دیدم که با یک زیرپیراهنی چروکیده پشت میز کارش نشسته، سیگار می‌کشید و در حال آماده کردن مطالبی برای مجله بود. سلامی کردم و به اشارهٔ او روی صندلی کنار میزش نشستم و چندتایی از شعرها و ترجمه‌هایم را به او نشان دادم و خواهش کردم اگر وقت دارد نگاهی

پاداش کمی نیست

محمد قائد



می‌توان گفت در میان نوجوها و نوسرایان ایران در قرن بیستم از هیچ‌کس به اندازه احمد شاملو تقلید نکرده‌اند. در سعی برای پیروی از سبک احمد کسروی خیلی زود متوجه می‌شویم مضمون و منظور هرچه باشد، آن سبک نوشتار تصنعی به وعظ و جزوه‌گفتن در کلاس اخلاق می‌ماند. در مقابل، سبک محمدعلی جمال‌زاده زیادی خودمانی و اتل‌متل‌توتوله بود. حتی شیفتگان مهدی اخوان ثالث نکوشیدند با طول و تفصیل و لفت و لعاب خاص او شعر بگویند. با صدای بلند خواندن شعر پُردست‌انداز نیما یوشیج و تلفظ صحیح اسامی و کلماتش هم دشوار است، تا چه رسد به تقلید از آن. نشر شدیداً حق به جانب جلال آل‌احمد بیشتر به بخشنامه تلگرافی فرمانده ژاندارمری برای دستگیری و محاکمه و اعدام متجاسرین می‌ماند و شاید (جز عباس پهلوان در مجله فردوسی) کمتر کسی بیش از یکی دو مطلب به آن شیوه نوشته باشد. سبک صادق هدایت همچنان مدرن است؛ اما تنها تقلید مشهور از نوع روایت بوف کور او، ملکوت بهرام صادقی با دست‌وپاهای قطع‌شده و جنین‌ها در شیشه‌الکل و فضای مالیخولیایی، به مرحمت منتقدان ادبی نامش در گوشه‌کنار مانده است. آن آدم‌ها از نظر فکری در روزگار خویش بسیار الهام‌بخش بودند، از نظر الگوی نوشتن نه همواره به آن اندازه.

مفهوم زمان از جمله اختراعاتی است که انسان فکرش را با آن بسیار مشغول می‌کند. خیام

شاملو و اخوان: مشعل داران گذرگاه چهل ساله

مرتضی کاخی

در جریان برگزاری شب‌های شعر در دههٔ چهل و به‌ویژه شب‌های شعر خوشه در شهر یور ۱۳۴۷ از نزدیک با شاملو آشنا شدم؛ اما از سال ۱۳۵۷ که شاملو در لندن مجلهٔ ایرانشهر را منتشر می‌کرد رابطهٔ نزدیک‌تری با او پیدا کردم. شماره تلفن مرا از طریق دوستان مشترک یافته بود و با من تماس گرفت. آن زمان در سفارت ایران کار می‌کردم و ارتباط با شاملو که از مخالفین برجستهٔ رژیم پهلوی بود می‌توانست برایم خطرساز باشد؛ حتی همین حد که او را می‌دیدم عبور از خط قرمزهای وزارتخانه بود؛ اما به هر حال، با وجود همهٔ خطرهای مرتب در خانه می‌دیدمش و گاه چند روز متوالی با آیدا میهمان من بودند و از این بابت شادمان و مفتخر بودم. دوستی ما دهه‌ها پایدار بود، تا روزی که شاملو رخت سفر از جهان بست.

آخرین تصویری از او در یادم نیست. مراقب خودش نبود. جسمش تحمل باری را که بر آن می‌نهاد نداشت. همچون اخوان با جسمش جفا می‌کرد. وقتی پایش را قطع کردند و در بیمارستان ایرانمهر بستری بود توان دیدار با او را در خودم ندیدم. مرخص شد و به خانه‌اش در دهکده رفت. دلتنگش بودم؛ ولی هرچه با خودم جنگیدم دلم راضی نشد به دیدارش بروم. مگر می‌شد شاملو را نشسته روی صندلی چرخدار دید؟ یادهای گذشته جگرم را آتش می‌زد. به تماس تلفنی کفایت کردم. همسر نازنینش گوشی را برداشت. احمد آمد آن‌سوی خط. سلام و احوال‌پرسی کردیم. احمد همیشه نبود. شاد و شنگولی ذاتی‌اش را در صدایش حس نکردم. سخت عصبانی بود. گفتم: «چه شده احمد جان؟» گفت: «مرتضی!

شاملو در سه تجربه

کاظم کردوانی



چگونگی تشکیل «شورای بازنگری در شیوه نگارش خط فارسی»

دوست بزرگوارم ایرج کابلی در سال ۱۳۷۱ در نشریه آدینه مقاله‌ای منتشر کرد با عنوان «فراخوان به فارسی نویسان و پیشنهاد به تاجیکان»^۱

اوایل تابستان ۱۳۷۱ بود. پنجشنبه روزی به عادت همیشگی به کوهنوردی رفته بودم. نازنین دوست از دست‌رفته‌ام دکتر علی محمد حق شناس هم هر از گاهی می‌آمد درکه. آن پنجشنبه هم پس از حال و احوال پرسیدنی‌های همیشگی گفت که چند روز پیش از آن به دیدن شاملو رفته است و حامل پیامی است از شاملو به من. شاملو پیام داده بود که از جمعی خبره کار دعوت کنم تا درباره این نوشته ایرج کابلی و پیشنهادش بحث کنیم. پیش از آن هم درباره این نوشته و موضوعی که در آن مطرح شده بود با چند تن از دوستان صحبت کرده بودم و موضوع مطرح شده در آن برایم بسیار جذاب بود. با کمال میل پذیرفتم. بلافاصله به دکتر حق شناس گفتم: «علی جان! خودت یکی از این جمع، قبول؟» با تأملی کوتاه با همان خنده شیرین همیشگی‌اش و در حالی که حرف‌ها را می‌کشید، گفت: «باشه آمو.» پس از چند

۱. آدینه، مرداد ۱۳۷۱، شماره ۷۲، صص ۴۹-۵۵. شاید یادآوری این نکته ضروری باشد که در همان زمان‌ها میان تاجیکان، پس از جدایی از شوروی سابق و تشکیل دولت مستقل تاجیکستان، بحثی در ضرورت تغییر خط سیریلیک به خط فارسی درگرفته بود؛ حتی در سال ۱۹۸۹ تصمیم گرفته بودند که دوباره الفبای خط فارسی را انتخاب کنند و از قرار، سال ۱۹۹۵ را به نام سال استفاده کامل خط فارسی تعیین کرده بودند؛ اما بعداً به دلایلی که بیرون از موضوع بحث ماست دوباره به خط سیریلیک برگشتند.

انسان زیست، ملول از دیو و دد

اسفندیار منفردزاده



اگر بیان اندیشه همگان بی حصر و استثناء ممکن بود، انسان زیستن آسان تر می شد. شاملو، شاعر آزادی، چه هوشیارانه جغرافیای «جهان سوم» را به نام «کشورهای جهان سوم» باور نداشت. مردم «جهان سوم» را متولد همه جای جهان از جمله متولد قلب نیویورک هم می دید. امروز ما شاهد کشتار انسان ها به دست «داعش» به همراهی بخشی از مردم بی آینده و «اروپایی جهان سوم» هستیم. برای رفع تبعیض، برابری و رهایی انسان، «داعش» استقرار «حکومت اسلامی» را در جهان تبلیغ می کند و با این ایدئولوژی توانسته است از میان جوانان سرکوب شده و ناامید «همه جهان سوم» از جمله اروپایی ها سربازگیری کند!

خوش شانس نسل من، زیستن هم زمان در کنار فرهنگ یاران، فرهنگ سازان و آموزگاران چون احمد شاملو، ابراهیم گلستان، اسماعیل خویی، غلامحسین ساعدی، سهراب سپهری، نعمت آرم و دیگران بود. آموزگاران عشق و شرف و آزادی که حضور شریف و انرژی بخش آن ها را نفس می کشیدیم و اگر دیدارشان ممکن نمی شد، دریافت تجربه ها و آگاهی های آنان، جدا از درستی یا نادرستی باورهاشان، مشکل نبود. آنان توانستند با تلاش ها و گاه همراه با تحمل رنج های بسیار، آموخته ها و تجربه های خود را با نسل ما در میان بگذارند و انتخاب را به ما واگذار کنند. کاش خط قرمزهایی نبود تا ما هم چنان می کردیم که آن ها کردند. ماندگاری و جاودانگی شاعر آزادی تنها برای زیبایی آفرینی های شاعرانه او نبوده است.

شاعری که ما را رها نمی‌کند

اسماعیل نوری علاء

قصد ترک ما را ندارد. محبوبیتش و نیز پیامش اکنون زنده‌تر از تمام روزگارانی است که می‌زیسته؛ گویی رمزی جادویی را در شعرهاش پنهان کرده است و اکنون و رفته‌رفته این جادو عجایب خود را بر ما آشکار می‌سازد. او مدام در حال سخن گفتن است، در همه کانال‌های تلویزیونی و ایستگاه‌های رادیویی و نیز در بی‌شمار پایگاه و روزنوشته اینترنتی، بی‌آنکه مخاطبان‌ش خسته یا بی‌علاقه شوند. و کتاب‌هایش در هرکجا که یک ایرانی زندگی کند یافت‌شدنی است.

پیام او آزادی است و عشق. هرچیز دیگری فقط در این آینه هویت می‌یابد. در اندیشه‌اش دوگانگی عشق و نفرت تبدیل به دوگانگی واقعیت و ناواقعیت می‌شود. ستمگری نام دیگر غیاب آزادی است. این یکی را بیاورید تا آن یکی در هوای لطیف محو شود. صدا و سکوت، رقص و بی‌حرکتی، هیجان و نومیدی، مرد و زن، خدا و انسان، همه در رقصی پیچان در میان صفحات کتاب‌هایش بر گرد یک‌دگر می‌چرخند. او ادعا می‌کند که انکار دیکتاتورهای ترسویی است که بر تاریکی ارواح تشنه به خون حکم می‌رانند. می‌توان شعرش را همچون وردی جادویی برخواند تا تاریکی درهایش را بر طلوع روشن شگفت‌انگیزترین رؤیاهامان بگشاید، آنجا که دختری شکوفه‌ای را به سوی عاشقش پرتاب می‌کند، آنجا که مه به مردان پنهان‌شده فرصت می‌دهد تا به سوی عزیزانشان بازگردند، آنجا که بر پنجره اعدام‌شدگان گل‌های بهار می‌شکوفند و اسبی در ابرهای تخیل شاعر یورتمه می‌رود، آنجا

شاملوی من یافته

یدالله مفتون امینی

محققان و اهل فن از منظرهای مختلفی شاعران را گروه‌بندی می‌کنند و به ارزیابی جایگاه و هنر آنان می‌پردازند. به گمانم از یک چشم‌انداز می‌توان شاعران را در سه گروه جای داد:

۱. شاعر مهم

۲. شاعر خوب

۳. شاعر بزرگ

شاعر مهم در نگاه من آن است که نقطه عطفی رقم زده و جریان ساز شده است، مثل نیما یوشیج. کسی نمی‌تواند کار نیما را انکار کند؛ او بدعت‌گزاری کرد. از این منظر، شاعر مهم ما در قرن بیستم نیماست.

مهدی اخوان ثالث، فروغ فرخزاد و سهراب سپهری که سرآمدان شعر معاصر به شمار می‌روند در این طبقه‌بندی در زمره شاعران خوب قرار می‌گیرند که مقامی فروتر از شاعر بزرگ است. شاملو در این میانه شاعر بزرگ است و لزوماً شاعر بزرگ، شاعر خوب و شاعر مهم هم هست. شاملو شاعری «چند الگویی» است، شعر نیمایی دارد، شعر کلاسیک دارد، شعر سپید دارد و شعری که من نه آن را سپید بلکه «شاملویی» می‌نامم. مضمون‌های شعری او متعددند؛ ولی شعر او پراکندگی ندارد و تقریباً در بیان همه این ساحات موفق بوده است. شعرش بر چهارگوشه دل آدمی چنگ می‌افکند و وجود آدمی را ناگهان تسخیر می‌کند. تأثیری که او بر جریان شعر معاصر فارسی گذاشت به هیچ وجه با دیگر شاعران قابل قیاس نیست. کسانی او را بزرگ‌ترین شاعر ایران بعد از عصر حافظ شمرده‌اند؛ و در مقابل، کسانی دیگر این

جان و جهان و زندگی اش وقف شعر بود

نعمت میرزازاده (م.آزم)

—❦— ۱ —❦—

نخستین دیدار

عصر یکی از روزهای امرداد سال ۱۳۴۷ تلفن خانه ما در مشهد زنگ زد. برداشتم. گفتم: «من احمد شاملو هستم.» ابتدا تردید کردم. گمان کردم فریدون صلاحی است؛ چون تئاتر کار می‌کرد و خوب می‌توانست صداها را تقلید کند فکر کردم شوخی می‌کند. گفتم: «صدای شما از تلفن خوب به من نمی‌رسد، کجا تشریف دارید تا من تلفن بزنم خدمتتان؟» گفتم: «من مشهد منزل آقای جلوه هستم.» پس خود شاملو بود. نشانی را گرفتم و رفتم سراغش و آوردمش خانه. پیش از این تاریخ هیچ آشنایی حضوری با شاملو نداشتم. زمانی بود که شاملو خوشه را منتشر می‌کرد. من هم آن وقت سردبیر ماهنامه ادبی هیرمند در خراسان بودم. یک هفته که گذشت آیدا هم آمد. در مجموع نزدیک بیست روز نزد ما در مشهد ماندند. شاملو تابستان سال‌های ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ باز هم به خاطر کار روی پروژه آداب و رسوم سنتی خراسان برای تلویزیون ملی ایران به مشهد آمد با یک ماشین جیپ و راننده و فرصت باز. یادم هست دوست دانشورم محمدرضا راشد محصل به اندازه یک کتاب قطور درباره فولکلور بیرجند مطلب و یادداشت فراهم آورده بود و با بزرگواری به من سپرد و گفت: «اینها را به آقای شاملو بدهید.» وقتی آن همه یادداشت را به شاملو دادم باورش نمی‌شد و خیلی دلش می‌خواست راشد محصل را ببیند.

شاعر قریحه و ابتکار

احسان یارشاطر

این یادداشت کوتاه را به خواست همشهری عزیز گرامی ام آقای سعید پورعظیمی (که مقاله مفصل احمد شاملو در دانشنامه ایرانیکا به قلم توانمند ایشان است) می نویسم:

احمد شاملو یکی از شاعران برجسته ای بود که در دوره درخشانی از شعر فارسی که پس از نیما یوشیج پیش آمد و از جمله فریدون مشیری، نادر نادرپور، مهدی اخوان ثالث، فروغ فرخزاد، سهراب سپهری و چند شاعر دیگر در آن حضور داشتند نقش برجسته ای ایفا کرد و نشان داد که اگر شعر، صاحب آهنگ باشد وزن و قافیه، به معنی مرسوم، در آن ضروری نیست. شعرهای او آهنگین است و دارای تخیل، تصویر، مضمون و فرم های بدیع. آن ها که به تقلید از او متنی را پلکانی زیر هم می نویسند متوجه جنبه های دیگر شعر او نیستند و عمر خود را تلف می کنند. در شعر اصیل و ناب یک عمق هنری هست که اکتسابی نیست و به قول حافظ «خداداد» است. این عنصر در شعر شاملو هست و همین قریحه او را یکی از بزرگان شعر معاصر فارسی کرده است.

داستان ها و رمان هایی را که به فارسی برگردانده نخوانده ام؛ اما تعدادی از ترجمه هایش از شاعران جهان را در مجلاتی که منتشر می کرد در دهه های چهل و پنجاه خواندم و لذت بردم؛ از عهده برآمده بود و مشخص بود که فارسی را بسیار خوب می داند.

درباره کتاب کوچه باید بگویم کار با عظمتی است که در درجه اول، به حفظ میراث زبانی و فرهنگ عامیانه فارسی در قالب اصطلاحات و حکایات و ضرب المثل ها و باورها

کیمیاکار زمانه ما

منصور اوجی

دهه‌های چهل و پنجاه را از پربارترین ادوار سرنوشت‌ساز هنر این مملکت در همه زمینه‌ها دانسته‌اند. یکی از اصیل‌ترین و تأثیرگذارترین افراد این دوران، به حق، احمد شاملو بود. به هرکاری که دست می‌زد به طلا تبدیلش می‌کرد. هر کار و حرکت او در چشم ما جوان‌ترها تازه، بدیع و شگفت بود و من تا بخواهید از این دوران و آن عزیز خاطره‌ها دارم. در اینجا و در رابطه با او پنج خاطره را از دهه چهل می‌آورم و یک خاطره از دهه پنجاه و بقیه خاطرات را می‌گذارم برای بعد و بعدها، اگر عمری بود.



در جست‌وجوی شاعر آینده

در سال ۱۳۴۶ شاملو سردبیر صفحات هنری در مجله خوشه شده بود. شعرهایم را می‌فرستادم و چاپ می‌شد. در زمستان این سال به تهران رفتم و به خدمت ایشان رسیدم. در دفتر مجله خوشه شعرهایی را که از یک شاعر چینی به نام وانگ‌وو ترجمه کرده بودم برایش خواندم؛ شاملو ترجمه‌ها را تأیید کرد. شعرها را از انگلیسی ترجمه کرده بودم. آن‌ها را از من گرفت و در شماره بعد مجله با صفحه‌آرایی زیبایی به چاپ رساند و مرا به ادامه ترجمه تشویق کرد. در شماره‌های بعد خوشه در ترجمه‌هایم دو شاعر بزرگ چین، لی‌بو و دوفو، را معرفی کردم. هیچ‌وقت تشویق‌های گرم شاملو را برای پیگیری و ادامه ترجمه‌ها فراموش

شاملو در ایرانشهر

حسین باقرزاده

آقای پورعظیمی عزیز!

از من خواسته‌اید که دربارهٔ هفته‌نامهٔ ایرانشهر لندن و نقش شاملو در آن روایت خودم را بنویسم تا در مجموعه‌ای که در دست دارید گنجانده شود. من البته بارها در اندیشهٔ این کار بوده‌ام، ولی به دلایلی به انجام آن موفق نشدم. یکی از این دلایل این احساس من بود که جامعهٔ روشنفکری و به‌خصوص جامعهٔ ادبی که نگاهی تقدس‌آمیز به بزرگان شعر و ادب دارد ترجیح می‌دهد آنان را در هاله‌ای از روایات یک‌طرفه و مطلوب در ذهن خود نگه دارد و نیازی به روایات دیگر احساس نکند؛ وگرنه کدام پدیده را می‌توان فقط با نگاه از یک زاویه شناخت و به آن شناخت اعتماد کرد؟

دوران ایرانشهر شاملو یکی از برجسته‌ترین دوره‌های زندگی فرهنگی و سیاسی او بود. حال پرسیدنی است که چرا خاطره‌نگاران و تذکره‌نویسان شاملو (به شمول خود او) از این دوران فقط به صورت کوتاهی و مثلاً با یکی دو جمله یاد کرده‌اند و می‌کنند و از آن می‌گذرند؟ راستی در طول سی و هفت سال گذشته از آن زمان تاکنون که ده‌ها مقاله و کتاب دربارهٔ شاملو و زندگی او نوشته شده و در آن‌ها از دوران ایرانشهر نیز (به کوتاهی) یاد شده است، چرا هیچ‌یک از نویسندگان آن‌ها به صرافت آن نیفتاده است که علاوه بر روایت شاملو روایت دیگری را که چشم‌اندازی متفاوت را عرضه می‌کند بجوید و حقیقت را فدای تقدس‌گرایی خود نکند؟

شاملو انسان برجسته و ادیب بزرگی بود و مانند همهٔ انسان‌های برجسته و

شبِ بی‌روزیِ هرگز

مسعود بهنود

آشنایی من با منوچهر شفیانی، جوان خوش‌صورتِ خوش‌باطن بسیار با ذوق که قصه‌های کوتاه خیلی خوبی می‌نوشت که ما می‌خواندیم (و متأسفانه بعداً هم من ندیدم چاپ شود) به سال‌های مجلهٔ خوشه برمی‌گردد. باید برگردم به سال‌های خوشه.

روزی همسر اول شاملو، اشرف‌الملوک اسلامی، آمده بود دفتر مجلهٔ روشنفکر به دیدن فریدون مشیری و تا فریدون مرا معرفی کرد شروع کرد به اعتراض که چرا جایی شرح حالی از شاملو نوشته‌ای و فقط از طوسی حائری نام برده‌ای و البته آیدا که تازه با شاملو ازدواج کرده بود. همین ماجرا سبب شد که رفتم به دفتر خوشه، در همان روبه‌روی خانقاه و کنار چاپخانهٔ خوشه. نجف دریابندری و غلامحسین ساعدی و منوچهر آتشی هم بودند. صدای بلند قهقهه‌های عمو نجف به گوش می‌رسید و شوخی‌های شاملو با حسین گولام، که همان دکتر ساعدی باشد، این آمدن بود و دیگر ماندم تا آخرین روزهای خوشه. برایم حادثه‌ای بود و بخش مهمی از زندگی‌ام. همان‌جا با همهٔ اهل ادب و هنر آشنا شدم.

من آن موقع دانش‌آموز دبیرستان بودم و در مجلهٔ روشنفکر کار می‌کردم. یک روز که از چاپخانهٔ خوشه بیرون می‌آمدم یکی از کارکنان حسابداری خوشه آمد پیش من که جوانی هم همراهش بود و از همان اول چشمان روشن و چهرهٔ مهربانش توجهم را جلب کرد. تقریباً هم‌سن و سال بودیم. او مرا می‌شناخت. با هم از در چاپخانه تا شاه‌رضا یک ساعتی رفتیم و گپ زدیم و مأنوس شدیم. شفیانی در میان سخن شرح داد که در فردوسی می‌نویسد و قبلاً

یگانه بود و هیچ کم نداشت

ضیاءالدین جاوید

در دوران دانشجویی‌ام دانشکده معماری مسابقه‌ای برگزار کرده بود و همه دانشجویان کارهای خود را از نقاشی و مجسمه‌سازی و دکور و هنرهای تزئینی و... ارائه می‌کردند. محمدامین میرفندرسکی که از دوستان شاملو بود شعرهای «پریا» و «دخترای ننه دریا» را برای طراحی به مسابقه گذاشت و قرار شد آثار برتر در یک جلد کتاب منتشر شوند. من از همان زمان علاقه مفراطی به جهان شعر و ادبیات داشتم. بسیاری از شعرهای نیما یوشیج و شاملو و مهدی اخوان ثالث را از حفظ داشتم. بوف کور را با ولع در خیابان می‌خواندم. در فاصله صبح تا ظهر کار طراحی را تمام کردم و نمره مورد نظر را کسب کردم؛ اما جزو ده نفر نخست برگزیده نشدم. با توجه به اینکه اجازه نداشتند بدون آگاهی شاملو کتاب را منتشر کنند، میرفندرسکی

گفته بود: «از خود شاملو می‌خواهیم بیاید و خودش ده طرح برتر از شعرش را برگزیند.»

چند روز بعد شاملو به دانشکده معماری رفته بود و در پاسخ میرفندرسکی برای انتخاب برترین آثار گفته بود: «اینا هیچ ربطی به شعر من نداره و به درد سالن پذیرایی می‌خوره.» بعد پرسیده بود: «همین تعداد طرح کشیده شده؟» می‌گویند: «صد و پنجاه نفر شرکت کرده‌اند؛ اما فقط این آثار برجسته و قابل عرضه است.» شاملو درخواست می‌کند همه آثار را از نزدیک ببیند. در حین تماشای آثار، دست روی طرح‌های من می‌گذارد و می‌گوید: «تنها کسی که شعر مرا فهمیده و حس کرده نقاش این کارهاست که با خطوط ساده همه چیز را بیان کرده.» شماره تماس مرا از میرفندرسکی می‌گیرد و طرح‌ها را با خود می‌برد. با منزل ما تماس گرفته

جانی سراسر دریغ

عباس جوانمرد

خاطرات من از شاملوی عزیز بیشتر مربوط به سال‌هایی می‌شود که با طوسی حائری زندگی می‌کرد و در تهران پارس، نزدیک منزل ما اقامت داشتند. احمد شب‌ها از دفتر مجله یا همراه طوسی و یا تنها به محل تمرین ما می‌آمد و مدتی منتظر می‌ماند تا کار ما تمام شود که با هم برویم شام بخوریم و به خانه بازگردیم.

به یاد دارم در آن ایام مشغول تمرین و آماده‌سازی یک نمایش عروسکی بودیم که کار بهرام بیضایی بود. نمایش‌های عروسکی کار مشکلی بود؛ چون عروسک‌ها را با نخ و یا کش حرکت می‌دادیم و احمد بارها به من توصیه می‌کرد و می‌گفت: «تو خیلی خودتو اذیت می‌کنی، داری پدر خودتو درمی‌آری. بیا یکی از کارای ساعدی رو بردار و خودتو راحت کن!» و من می‌گفتم: «این هنوز اوایل کار است و تو باید برای دیدن نتیجه نهایی کار صبر کنی.» سرانجام روزی که کار نمایش عروسکی آماده شد احمد را خبر کردم و پس از اجرا راضی شد و خوشش آمد. شب‌هایی که دور هم جمع بودیم احمد از من می‌خواست خاطره «ممد آقای بوستانی» را برایش تعریف کنم تا بعد خودش داستان معلم حسابش را که خیلی خوب تعریف می‌کرد بازگو کند. او پس از صدبار شنیدن این ماجرا هربار از خنده ریشه می‌رفت؛ طوری که از فرط خنده کبود می‌شد. بعد خاطره‌اش را از معلم ریاضی‌اش تعریف می‌کرد و در این کار فوق‌العاده بود. می‌گفت: «معلم ریاضی‌مان دفترچه چرک و کثیفی داشت که نام بچه‌ها را نه با نام فامیل، بلکه با نام پدرشان صدا می‌کرد؛ مثلاً اکبر حسن یعنی اکبر پسر حسن.

دردانهٔ قرن ما

ابراهیم حقیقی

در دوران تحصیل در دبیرستان وقتی که با کتاب‌های شعر معاصر، با نیما و اخوان ثالث و فروغ فرخزاد و شاملو آشنا شدم، ستایشگر ایشان شدم. با کتاب هفته اشتیاق خواندن نوشته‌های شاملو و دیدن تصویرسازی‌های مرتضی ممیز انتظار هر هفته را شیرین می‌کرد. روزگار دانشجویی که در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به کار طراحی گرافیک مشغول شدم، هنگامی بود که صدای گرم شاعر همه را با حافظ و مولانا آشتی داد و فهمیدیم که شعر خود او را چگونه باید خواند. شب‌های شعر انستیتو گوته و شور و حضور پُرننگ شعر در جامعه و سروده‌های نو به نو، می‌رفت تا قله‌های شعر معاصر فارسی را بلندتر کند. بعد از خدمت سربازی در مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر در کنار رضا جعفری و هنگامی که با غلامحسین ساعدی در کتاب‌های الفبا به کار تصویرسازی پرداختم، دو کتاب بارون و قصهٔ دروازهٔ بخت را نقاشی کردم و اولین آشنایی‌ام از نزدیک با شاملوی بزرگ اتفاق افتاد. در نیمه‌های سال ۱۳۵۷ که برای تحصیل گرافیک به انگلیس سفر کردم، شنیدم که شاملو و ساعدی در لندن به کار نشر هفته‌نامهٔ ایرانشهر مشغول هستند؛ اما من ساکن اسکاتلند بودم و راه دور؛ پس، تصویرسازی‌هایی را برایشان می‌فرستادم که گاهی در صفحهٔ آخر مجله چاپ می‌شد. به دلیل اتفاق انقلاب و بی‌خبری از ایران، اوایل سال ۱۳۵۸ که بازگشتم، شاملو دست به کار نشر کتاب جمعه بود که هر هفته روی میز دکهٔ روزنامه‌فروشی‌ها بود و دوست هنرمند عزیز از دست‌رفته، علیرضا اسپهبد، طراحی و صفحه‌آرایی آن را انجام می‌داد؛ تا اینکه روزی عسکری پاشایی به آتلیه‌ای در خیابان صبا که در آنجا مشغول

یادآورد دیدارهایی با شاعر^۱

دراگوتین دومانچیچ

پس از گذراندن تعطیلات سال نو در رُم و واتیکان، بعد از ظهر سال نو از ایتالیا به تهران رسیدم. کریسمس را در رم گذرانده بودم و با آغاز سال نو به تهران آمدم. دفتر سازمان ملل اتفاقی در یک هتل کوچک و مجلل به نام «پاسارگاد نو» برایم رزرو کرده بود. متخصصان سازمان ملل و افسران ارتش امریکا دیگر ساکنان هتل بودند؛ جماعتی که می‌توانستی آن‌ها را در جای جای تهران ببینی.

بعد از ظهر سال نو برف باریدن گرفت و رشته‌کوه البرز و دماوند زیبا را سپیدپوش کرد. تماشایی بود: منظره‌ای دل‌انگیز از قلّه دماوند که در بازوان برف پنهان می‌شد. خودم را در کشوری شگفت با مردمانی خون‌گرم و مهربان می‌دیدم. مرتب با خودم تکرار می‌کردم اینجا آسیاست، جایی که اجدادم از اینجا آمده‌اند: کروات‌های اولیه.

پس از یک روز اقامت در تهران، به محل پروژه تحقیقاتی FAO در پل سفید مازندران رفتم. پروژه‌ای که با حمایت بانک جهانی و سازمان ملل در روستای کوچک سنگده در دامنه‌های رشته‌کوه البرز به منظور احیا و بهره‌برداری از جنگل‌های آن منطقه اجرا می‌شد. من مجری متخصص طرح بودم، همکاری فرانسوی داشتم و بیست و دو متخصص بین‌المللی در زمینه‌های مختلف همراهی‌مان می‌کردند.

از آغاز سفرم به ایران و به‌خصوص پس از آغاز پروژه بسیار علاقه‌مند بودم با شاعران

زیرآبی غیش زد

مجید روشنگر



شب استثنائی

در آخرین دیداری که به اتفاق حسن فیاد و دوستان دیگر با شاملو در برکلی داشتیم نصیحتمان کرد که به جای پخش نیروها و اینکه هرکس دفتر و مجله جداگانه‌ای چاپ کند، بهتر است که تلاش‌ها در یک جا متمرکز شود؛ و از ما شنید که در حد مقدور و ممکن این نصیحت را به گوش خواهیم گرفت.

شب شعر شاملو در دانشگاه کالیفرنیا در لس‌آنجلس (UCLA) واقعه‌ای بود که در تاریخ فعالیت‌های هنری و ادبی و فرهنگی ایرانیان مقیم کالیفرنیا به عنوان واقعه‌ای بی‌نظیر ثبت خواهد شد. دانشگاه کالیفرنیا در لس‌آنجلس برای نخستین بار در شب شعرخوانی شاملو تالار «رویس» را در اختیار ایرانیان گذاشته بود. گنجایش این تالار در حدود سه هزار نفر است. اگر من خود در آن شب حضور نداشتم و کسی حضور این جمعیت انبوه را برای شنیدن شعرهای شاملو تعریف می‌کرد، گمان می‌کردم که با اغراق از این شب یاد می‌کند.

در این دانشگاه هر ماه، در طول ده سال گذشته، شب‌های شعرخوانی و بزرگداشت و کنگره‌های ادبی و هنری بسیاری برگزار شده و می‌شود که از همه آن‌ها نیز، به حق، استقبال شده است؛ اما استقبالی که از شب شعر شاملو به عمل آمد بی‌نظیر و یگانه بود.

در پیچ و خم‌های کتاب کوچه

محمود امیدسالار

در قیاس با آثار محققینی که در علم فولکلور یا به قول امروزی‌ها «فرهنگ عامه» تخصص دارند، از قبیل دکتر علی بلوکباشی، محمد جعفری قنواتی، احمد وکیلیان و حتی تألیفات کسانی مانند محمدعلی جمال‌زاده و صادق هدایت و انجوی شیرازی که از پیش‌کسوتان جمع‌آوری یا تحقیق در مورد فرهنگ عوام به شمار می‌روند، کتاب کوچه شاملو از شهرت بیشتری برخوردار است؛ به عبارت دیگر، عنوان کتاب کوچه به گوش همه کسانی که شاملو را می‌شناسند خورده است؛ در حالی که مجموعه‌های متعددی که وکیلیان و انجوی شیرازی از فولکلور ایران فراهم آوردند، یا تحقیقات ارزنده بلوکباشی و جعفری قنواتی و دیگران برای اکثر ایرانیان ناآشناست و فقط اهل فن با آن‌ها آشنایی دارند. علت معروفیت کتاب کوچه البته اهمیت نویسنده آن است که از اهم شعرای نوپرداز زبان فارسی به شمار می‌رود. در این مقاله ما صرفاً با بررسی این اثر شاملو سر و کار داریم و می‌خواهیم که ارزش این کتاب را در حیطه محدود فولکلور ارزیابی کنیم؛ بنابراین از ورود به جنبه‌های دیگر کارهای شاملو از قبیل شعر و تصحیح متن و روزنامه‌نگاری و جز آن خودداری می‌کنیم و فقط در مواردی که ذکر فعالیت‌های دیگر او در توضیح یا تفهیم مطلب مورد بحث خودمان فایده‌ای تواند داشت به آن‌ها اشاره خواهیم کرد. پیش از ورود به اصل مطلب از بیان مقدماتی ناگزیریم؛ اولین این‌ها این است که یک تعریف کلی از فولکلور یا فرهنگ عامه به دست دهیم و دوم اینکه خواننده را با تاریخچه بسیار کوتاهی از جمع‌آوری فرهنگ مردم در ایران آشنا سازیم تا

از «کتاب کوچه» تا کتاب کوچه

علی بلوکباشی



نگاهی به فرایند شکل‌گیری دانشنامه فرهنگ عامه ایران

دو نگرش کنکاش در زندگی توده مردم و تحقیق در فرهنگ و زبان و به کار بردن کلمات و اصطلاحات عوام را قدمای ما کاری حقیر و بی‌ارزش می‌شمردند و پرداختن به آن را دون شأن خود می‌انگاشتند؛ از این روی، در آثار مکتوب گذشتگان کمتر نوشته‌ای را می‌یابیم که برتابنده احوالات طبقات پایین جوامع ایران و ویژگی‌های زندگی اجتماعی و فرهنگی و زبان و باورها و آداب و رسوم مردم عادی کوچه و بازار و مردم روستا و عشیره باشد.

یگانه اثر ارزنده قدیمی که به طور اتفاقی تألیف شده و بخشی از فرهنگ عامه مردم جامعه سنتی ایران را بازگو می‌کند، رساله عقایدالنساء یا کلثوم ننه، نوشته آقا جمال خوانساری است. این رساله پاره‌هایی از رفتار و عقاید و آداب و اقوال زنان ایرانی دوره صفوی را که در آثار ادیبان و نویسندگان گذشته ایران حضور نداشتند بازمی‌نماید. آقا جمال خوانساری از فقها و علمای بزرگ دوره صفوی ساکن در اصفهان بود که به شوخ‌طبعی و بذله‌گویی شهرت داشت. او این رساله را به قصد مزاح و خفیف جلوه دادن اعمال و اقوال زنان اصفهانی و نشان دادن عقیده و عمل آنان که خلاف اصول و قوانین شرعی می‌نمود، و در تقابل با رأی و فتوای علما بود، با زبانی طنزگونه و سخره‌آمیز و به سبک و سیاق توضیح‌المسائل بیان می‌دارد. هم‌زمانان آقا جمال برای این نوشته ارزش و اعتباری

روایت شاملو از افسانه‌های ایرانی

محمد جعفری قنوازی

احمد شاملو ذیل برخی مدخل‌های کتاب کوچه و به مناسبت‌هایی که گاه ارتباط چندانی نیز به مدخل مربوطه ندارد، روایت‌هایی از برخی افسانه‌های ایرانی نقل کرده و ناشر کتاب کوچه، مجموعه این روایت‌ها را تحت عنوان قصه‌های کتاب کوچه منتشر کرده است. این روایت‌ها را از دو زاویه می‌توان بررسی کرد: یکی از زاویه فولکلورشناسی و دوم از زاویه زیبایی‌شناسی متن ادبی. برای داوری دقیق در این زمینه‌ها، توضیحی کلی درباره سابقه بازنویسی و نیز روش‌های آن ضروری به نظر می‌رسد.

بازنویسی متون داستانی سابقه‌ای به قدمت اختراع خط دارد. برای پیشگیری از بحثی درازدامن در این زمینه فقط به چند مثال از این موضوع در تاریخ ایران بسنده می‌کنیم. خدای‌نامه، کلیله و دمنه، سندبادنامه و بختیارنامه از جمله کتاب‌هایی هستند که بارها و بارها بازنویسی شده‌اند. حمزه اصفهانی در موضعی از کتابش از هشت خداینامه متفاوت که خود در دست داشته یاد می‌کند^۱ و در موضعی دیگر از قول یکی از موبدان می‌نویسد که این موبد بیست نسخه متفاوت از این کتاب را جمع‌آوری کرده بوده است.^۲ کلیله و دمنه نیز پس از آنکه از سانسکریت به پهلوی درآمد، در دوره اسلامی ابتدا به عربی ترجمه شد و پس از آن بارها به شکل نشر و نظم به فارسی برگردانده شد.^۳ از سندبادنامه نیز جدا از روایت‌های

۱. حمزه بن حسن اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.

۲. همان، ص ۱۹.

۳. برای آگاهی دقیق درباره سرگذشت و ترجمه‌های این کتاب، ن.ک: محمد جعفر محجوب، درباره کلیله و دمنه، تهران، خوارزمی، ۱۳۴۸: سراسر فصل دوم.

از ترجمه تا ابداع

محمد بهارلو

ترجمه احمد شاملو از دن آرام میخائیل شولوخوف بحث‌های مختلفی برانگیخته است. برخی معتقدند شاملو احیاناً از ترجمه دن آرام «انگیزه سیاسی» داشته است و این ترجمه «تصفیه حساب سیاسی» شاملو با به‌آذین است. شاید این ادعا را کمابیش بتوان درباره کار بسیاری از مترجمان، از جمله مترجم پیشین کتاب، یعنی به‌آذین چه‌بسا با صراحت بیشتر صادق دانست؛ اما چنین ادعایی چیزی را ثابت نمی‌کند. اگر کسی کتابی مانند دن آرام را که بالغ بر دوهزار صفحه است ترجمه کرده است، ولو با مترجم پیشین کتاب هم اختلاف سیاسی داشته باشد، خیال نمی‌کنم بشود اسم ترجمه او را صرفاً «تصفیه حساب سیاسی» گذاشت. وجهه نظر ما در این باره قاعده‌تاً می‌بایست ادبی باشد؛ حتی اگر ترجمه مجدد دن آرام را نوعی معارضة با ترجمه پیشین بدانیم. رسم معمول و جاری برای «تصفیه حساب سیاسی» توسل به تمهیدات سیاسی، مثلاً نوشتن یک مقاله انتقادی در شرح مواضع فکری و اجتماعی حریف است، نه ترجمه کردن یک رمان مبسوط ادبی که به چند سال زمان و زحمت زیاد نیاز دارد. با این‌همه چنانچه اصرار به پیش‌کشیدن مقوله «تصفیه حساب» باشد، آن را می‌توان نوعی معارضة ادبی محسوب کرد نه سیاسی.

مقصود شاملو از ترجمه دن آرام چنان‌که خودش در مقدمه ترجمه این کتاب نوشته، ارائه نوعی «پیشنهاد زبان روایی به نویسندگان فارسی‌زبان»^۱ بوده است؛ زبانی که اساس آن

۱. میخائیل شولوخوف، دن آرام، ترجمه احمد شاملو، تهران، مازیار، ۱۳۸۲، ص ۷ (یادداشت مترجم).

بلندقامتِ ترجمه شعر

احمد پوری

احمد شاملو یکی از قله‌های رفیع شعر در تاریخ ادبیات ایران است. او با تجربه گام به گام و استعداد شگرفی که داشت به شناختی ژرف از مقوله شعر رسید. نوشته‌های پراکنده و اظهارنظرهایش درباره شعر و زبان آن، گهگاه راه‌گشا تر از بسیاری از نظریه‌های شناخته‌شده و آکادمیک است. شاملو در ترجمه شعر دقیقاً می‌دانست با چه روبه‌روست و با تکیه به تجربه‌های خود، آگاه به دشواری‌های برگردان آن از زبان‌ها و فرهنگ‌های دیگر به زبان فارسی بود.

مهم‌ترین ویژگی برگردان شعری او ترسیم مرزی است که درون آن تنها شعرهای قابل ترجمه قرار می‌گیرند. شاملو از همان نخستین ترجمه‌هایش به درستی پی برده بود که کلیشه غیرمسئولانه و خنک «شعر غیرقابل ترجمه است» که گاه حتی از سوی برخی از بزرگان ادب هم ارائه شده جامع نیست و نمی‌توان صرفاً با این شعار از برگردان هزاران شعر زیبای فرهنگ‌های رنگارنگ جهان به همدیگر چشم پوشید. او به تجربه دریافته بود که برخی از شعرها غیرقابل ترجمه‌اند و برخی دیگر به راحتی تن به ترجمه می‌دهند. او دقیقاً ویژگی‌هایی که شعر را غیرقابل ترجمه می‌کند می‌شناخت و حتی در مصاحبه‌ها و یادداشت‌هایش بارها از آن سخن گفته بود. از نظر او زمانی که شعر و پیام آن در «بافت کلامی» تجلی می‌یابد ریختن آن در قالب زبان دیگر که رفتاری متفاوت با زبان مبدأ دارد بسیار دشوار و گاه غیرممکن خواهد بود. یکی از مثال‌های او درباره برگردان شعر خودش بود که:

گوینده‌ای که به هم‌زبان بودن با او افتخار می‌کنم

سروش حبیبی

خیلی خوشحالم که مرا سزاوار دانسته و به من فرصت داده‌اند که دربارهٔ زنده‌یاد شاملو، گویندهٔ بزرگ و فرهنگ‌مرد روزگارمان اظهارنظری بکنم. دربارهٔ شعرش که از من بهتردانندگان و باریک‌تژسجندگان بسیار و بهتر سخن گفته و موی‌ها شکافته و جای بحثی باقی نگذاشته‌اند. من سروده‌های شاملو را با علاقهٔ بسیار خوانده و به قدر ادراک خود از آن‌ها بهره برده‌ام و احساس می‌کنم که او به‌راستی شاعر امروز ماست. در شعرش تقلید از گویندگان گذشته کمتر دیده می‌شود. آنچه می‌گوید برجوشیده از عواطف و از اعماق دل اوست و گمان نمی‌کنم که هرگز به «قصید» شعر گفتن، سروده باشد. او به‌درستی فرزند زمان خویش است. پیوسته در متن جامعه در زد و خورد می‌بوده و در تنداب زمانه پیش می‌رفته و از تلاطم آن اثر می‌پذیرفته و لاجرم بر آن اثر می‌گذاشته است. شاملو روحی لطیف و حساس دارد که تلخ و شیرین زندگی و زمانه را می‌چشد و از ورای منشور بلورین و رنگین ضمیر خود باز می‌تاباند. او ذاتاً سرکش و سنت‌شکن است. در راه نیما، پیر یوش، سالک می‌شود؛ زیرا در سرکشی این بزرگ، علیه مانداب شعر دو قرن گذشته ذوق خود را منعکس می‌بیند؛ اما بعد، از این سرچشمهٔ سالخورده نیز سیراب نمی‌شود و راه خود را در «شعر سپید» می‌یابد و در فراخوانی آن پیش می‌رود و آن را پیش می‌برد. زلال الماس‌گون سخنش را در تنگنای قافیه کدر نمی‌کند و حکم جبر عروض را بر سیر سیل‌وار اندیشه و احساسش بر نمی‌تابد و طوفان ضمیرش را اسیر بند آن نمی‌کند. شاملو بر تندیس پایهٔ شعر امروز مقامی والا و تابنده دارد.

نیم‌نگاهی به ترجمه‌های شاملو

مسعود خیام

رند عالم‌سوز را با مصلحت‌بینی چه‌کار
کار مُلک است آن‌که تدبیر و تأمل بآیدش^۱

در جامعه‌ای که فکر تولید نمی‌شود ترجمه مهم تلقی می‌شود و مترجم جای متفکر را می‌گیرد. در غرب معمولاً اسمی از مترجمین به میان نمی‌آید؛ حتی بعضی مواقع روی جلد کتاب ترجمه‌شده اسم مترجم دیده نمی‌شود. مشهورترین مورد قدیمی آن، چاپ اول ترجمهٔ رباعیات خیام است که نه روی جلد و نه داخل کتاب نامی از ادوارد فیتز جرالده نیست. در جوامع غربی به علت نزدیکی مرزهای جغرافیایی، دو یا سه زبانه بودن امری طبیعی است و بسیاری افراد سوای زبان مادری خود یکی دو زبان دیگر را به خوبی می‌دانند. اینجا هم همین‌طور است و بیش از نصف افراد این سرزمین دو زبانه هستند. بسیاری از هم‌وطنان ما و خوانندگان همین متن، غیر از آنکه فارسی را به عنوان زبان اصلی خود تکلم می‌کنند، زبان مادری خود را دارند و به ترکی یا کردی یا ارمنی یا عربی یا بلوچی حرف می‌زنند. امروزه زیاد هستند جوانان ما که در محیط‌های دیگر پرورش یافته‌اند و به انگلیسی یا فرانسه یا... به روانی زبان مادری سخن می‌گویند.

دقت در شیوه‌های گفتار دو زبانه‌ها راز اصلی ترجمه را نشان می‌دهد. به عنوان نمونه هر دو گنجینهٔ زبان ترکی و فارسی در مغز ذخیره است و موقع سخن گفتن به طور اتوماتیک

۱. دیوان حافظ، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران، زوّار، ۱۳۲۰، ص ۱۸۷.

آن سوی دن آرام

هنگامه شهریار

پاییز ۱۳۶۶ بود که برای اولین بار به خانه شاملو رفتم و از نزدیک با او آشنا شدم. ایرج کابلی از چند سال قبل از این تاریخ به سفارش یکی از ناشران، ترجمه دن آرام را از متن روسی شروع کرده بود. وقتی آن ناشر مطلع شد که شاملو هم قصد دارد دن آرام را ترجمه کند، شرایطی فراهم کرد تا این دو نفر با هم آشنا شوند و از من خواست در اولین جلسه آشنایی، همراه ایشان پیش شاملو بروم. در جلسه بعدی، کابلی هم حضور داشت. قرار شد شاملو و کابلی ترجمه ها را رد و بدل کنند و هریک نظر خود را در مورد کار دیگری مطرح کند. بعد از پایان موشک باران تهران در سال ۱۳۶۷ قرار ملاقات های پی در پی و کار مشترک روی دن آرام شروع شد و این سرآغاز یکی از انسانی ترین و محکم ترین رابطه ها میان ما و شاملو شد. ارتباط ما با شاملو به سرعت تبدیل به ارتباطی بسیار نزدیک و خانوادگی شد.

من در ترجمه این رمان هیچ دخالتی نداشتم. نقش من در این کار، تایپ بخشی از مطالب و آماده کردن متن بود. در هنگام کار مشترک این دو نفر روی مجموعه آثار چخوف هم من همراهشان بودم. کابلی متن روسی را می خواند و ترجمه می کرد و شاملو اگر در مواردی لازم می دید تغییراتی در آن می داد و من می بایست آنچه را این دو نفر می گفتند هم زمان و به سرعت تایپ می کردم.

شاملو در هفته یکی دوبار به تهران می آمد و اکثر اوقات به آتلیه علیرضا اسپهبد می رفت. گاهی هم به مطب دکتر مجید کوچکی سری می زد و معمولاً از آنجاها با من تماس می گرفت که با ماشین بروم دنبالش. گاهی وقت ها میل داشت با دوستانی ملاقاتی داشته باشد. هر جا

احمد شاملو و روایت‌های داستانی

حسن میرعابدینی

تاریخ ادبیات معاصر، تصویر احمد شاملو را در قالب شخصیت شاعرانه او شکل داده است. «شعر او برقی بود که در عرصه ادبیات ایران درخشید و فکر و زبان خوانندگان بسیاری را شعله‌ور کرد.»^۱ شاملو به زبان شعری خاص خود — زبانی برآمده از متون منشور کلاسیک ادبیات فارسی، شیوه محاوره مردم کوچه و بازار، و زبان ساده روزانه — رسیده است. توجه دیرین شاعر به فرهنگ مردم، راه زبان محاوره را به شعر و نثرش گشوده و دست او را برای کاربرد اوزان شعر عامیانه در اشعاری چون «پریا» و «دخترای ننه دریا» باز گذاشته است. تبحر در کاربرد زبان ساده نیز حاصل فعالیت دیرپای او در روزنامه‌نگاری است. شاعر با شعر خود و با انتشار مجلاتی چون کتاب هفته و خوشه بر ذهنیت روشنفکران زمانه اثر نهاد و به قول سپانلو: «در فضای مختنق و یأس‌آلود سال‌های پس از کودتا کوشید با الهام از پل الوار از طریق ستایش عشق شخصی به عشقی اومانستی برسد.»^۲

هویت شاملو در شاعری اوست که بزرگ‌ترین و درخشان‌ترین دستاوردش به شمار می‌آید؛ با این همه، علاقه‌های ادبی او در حیطه شعر محدود نمی‌ماند، پر پرواز می‌گشاید و گستره فراخی را فرا می‌گیرد: او، به اعتبار کتاب کوچه، پژوهشگر پرکار فرهنگ عامه هم هست، در روزنامه‌نگاری ادبی دستاورد قابل توجهی دارد، در زمینه تألیف و ترجمه داستان نیز طبع

۱. محمد قائد، دفترچه خاطرات و فراموشی، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰، ص ۲۸۲.

۲. محمدعلی سپانلو، در: ادیسه بامداد، گردآوری پرهام شهرجودی، تهران، کاروان، ۱۳۸۱، ص ۳۳۵.

گامی در گسترش بن‌مایه‌های یک سخنرانی شاملو

سیاوش جمادی



پیامی که در زیست جهان ستیزه ناشنیده ماند

حافظ و فردوسی هر دو از پویه‌های تعیین‌کننده در تاریخ ادبیات فارسی در سده‌های میانه‌اند؛ یکی در سده چهارم و دیگری در سده هشتم هجری. حافظ به عصر انحطاط و نومیدی تعلق دارد و فردوسی به روزگاری که هنوز افق آینده به تیرگی نگراییده است. شاملو همان قدر که حافظ راستایش می‌کند، فردوسی را نکوهش می‌کند. خواهم گفت که شیوه شاملو از این نگر، برکندن متن مکتوب از متن بزرگ فرهنگ و گفتمان زمانه است. به چشم ایرانیان، در کل، بزرگی فردوسی و حافظ امری است خودپیدا، بدیهی و بی‌نیاز از توضیح و تعلیل؛ با این همه، قلم بطلان کشیدن بر بزرگی نامداران بی‌پیشینه نیست؛ هرچند جسارتی از این دست بس نادر و مستثنا بوده است. تولستوی در پیرانه سر در کتاب هنر چیست؟ شمار زیادی از نامدارترین هنرمندان را مشتی میان‌مایه خودستا و فرمایشی و بی‌هنر می‌خواند که از طریق نقدنویسانی بی‌مایه‌تر نامدار و ستودنی شده‌اند.^۱

یکی از دلیل‌های تولستوی در توضیح این شبیخون خشک و ترسوزش آن بود که هنر باید برای همه فهم‌پذیر باشد و بدون دخالت مفسران و منتقدان در همگان کارگرافند.

۱. لئو تولستوی، هنر چیست؟، ترجمه کاوه دهگان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۱۱۱ و صص ۱۳۳ - ۱۳۵.

شاعری همتایی که به ارج خویش آسیب رساند!

جلیل دوستخواه

از احمد شاملو، شاعر سرآمد و بی همتای روزگارمان، سخن بسیار گفته شده؛ اما هنوز حق این بزرگ مرد و بامداد بی غروب شعر فارسی به درستی ادا نشده است. این شاعر آفرینشگر و سخنور ممتاز روزگار ما بی آنکه آموزش دانشگاهی دیده باشد با پویایی و جویایی در گستره شعر و ادب فارسی به پایگاهی والا و بی همتا رسید و دفترهای شعر او جایی ممتاز در گنجینه زبان فارسی یافت و بی گمان در تاریخ ادب این عصر جای ممتازی بدین ارج او داده خواهد شد. دفترهای شعر او از هوای تازه تا واپسین آن‌ها همه گواهان راستین این داوری‌اند و درباره یکایک سروده‌های او سخن‌ها گفته شده است و گفته خواهد شد. به سخن سعدی: «می‌گویم و بعد از من گویند به دوران‌ها»^۱.

اما شاملو در گستره دیگر گنجش‌های اجتماعی و فرهنگی‌اش مردی پرمشغله بود و همین انبوهی کارها گاه او را به ناسره‌گویی و ناروانویسی می‌کشاند که با پایگاه والای ادبی و هنری و شعری او ناهمخوانی آشکار داشت و همین امر او را به دامگاه «غوغاییان» روزگارش می‌کشاند تا جایی که برخی از آنان، به زعم خود، از او یک «مرشد» و «مُراد» ساخته و به منزله «حواریون» دوره‌اش کرده بودند و او را به گفتن و نوشتن سخنانی برانگیختند که به هیچ‌روی سزاوار پایگاه والای ادبی و هنری او نبود و مایه حیرت و دریغ دوستداران راستین او شد. یکی از همین «غوغاییان» با اغوای او و دادن برداشتی نادرست از چهره گنومات مُغ

۱. کلیات سعدی، به تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، هرمس، ۱۳۸۵، ص ۵۳۷.



شاملو، مسعود خیام و غفوری | تهران | ۱۳۶۷ | عکس: پری یوش گنجی